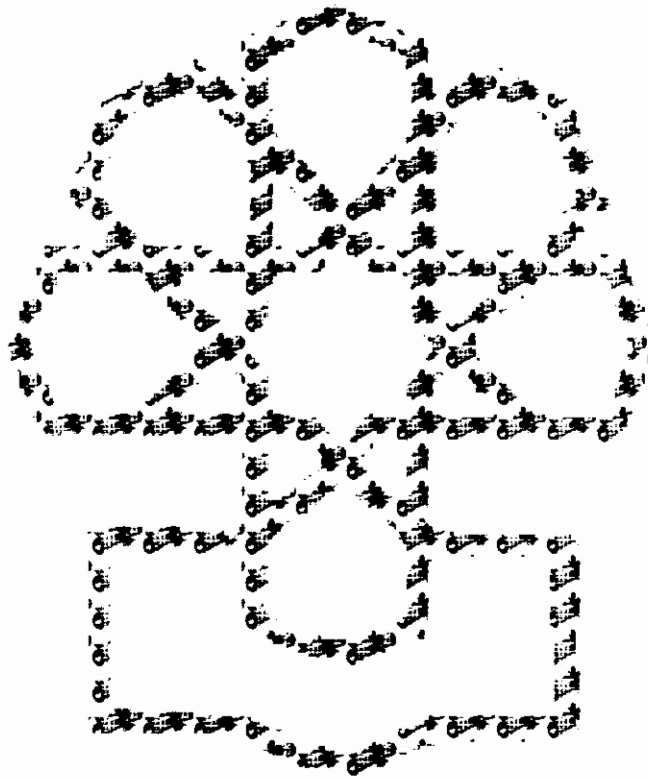


۲۷۹۹



۴۹۴۹
۴

گزارش هفتمین نشست «غروب هزاره» در کاخ سفید



معاونت پژوهشی
تیر ۱۳۷۸

برگردان: رضا حائز

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
کتابخانه و واحد اسناد و اطلاع‌رسانی فارابی
شماره: ۱۱۴۶۳
تاریخ: ۲۰/۵/۷۸

کد گزارش: ۴۱۰۴۶۴۶

گفتگوهای در غروب هزاره

مخاطرات بی تفاوتی: درس‌های آموخته از یک سده خشونت‌آمیز «تالار شرقی»
خانم کلیتون: به تالار شرقی و کاخ سفید برای هفتمین جلسه «غروب هزاره» ما که با موضوع «مخاطرات بی تفاوتی درس‌های آموخته از یک سده خشونت‌آمیز» تشکیل شده است خوش آمدید.
افتخار داریم که میزبان بسیاری از اعضای کنگره، سفیران، رهبران مذهبی، تاریخ‌نگاران، فعالان حقوق بشر و بسیاری شهروندان هستیم که همگی نگران چیزی بوده‌اند که من آن را غروب فراموش نشدنی می‌دانم.

پیش از آغاز بحث مایلم از تهیه کنندگان این برنامه، سازمان ملی اوقاف بشر دوستانه و شرکت «سان میکرو سیستمز» تشکر کنم. شرکت «سان» به ما کمک کرد تا این برنامه را از طریق ماهواره و اینترنت برای میلیون‌ها نفر در سراسر جهان پخش کنیم و مایلم از شرکت «پایونیر نیو مدیا» برای تهیه این تصاویر و کتابخانه کنگره و موزه هولوکست^۱ (قتل عام یهودیان در کوره‌های آدم سوزی هیتلری) ایالات متحده برای آن که فیلم‌های مستند خارق‌العاده‌ای برای استفاده به ما امانت دادند تشکر کنم.
و به خصوص مایلم که از میهمانان عزیزمان، الی^۲، ماریون^۳ و الیشا ویزل^۴ تشکر کنم. وقتی که من و همسر من سال‌هایی که در کاخ سفید سپری کردیم را به یاد می‌آوریم، یکی از درخشان‌ترین زمان‌ها اوقاتی بود که افتخار داشتیم که با «الی» و «ماریون» بگذرانیم. ما همیشه از تجربه و هم صحبتی مان با آنها لذت برده‌ایم و احساس رضایتی ژرف داشته‌ایم.

ما قبلاً آنان را نمی‌شناختیم، مگر با خواندن نوشته‌های‌شان. اما برای هر کدام از ما که نوشته‌های (کتاب‌های) آنان را خوانده است، به خصوص کتاب «شب» را، هرگز توصیف وحشت و هراسی که بر آنان به عنوان یک پسر جوان تحمیل شده است فراموش شدنی نیست - پسری با جرایم مذهبی بزرگ که به ما می‌گوید خدایش کشته شده است. پسر ۱۴ ساله‌ای که مجبور می‌شود بپرسد «من بیدارم؟ چه طور ممکن است که آنان کودکان را بسوزانند و جهان ساکت باقی بماند؟».

بیش از یک سال پیش بود که از «الی» خواستم اگر مایل است در این گفتگوهای هزاره که ما هنوز حتی شروع نکرده بودیم، اما برای آن برنامه ریزی می‌کردیم شرکت کند. هرگز تصور نمی‌کردم که زمانی که وی سرانجام در این برنامه شرکت کند و از سده گذشته و آینده‌ای که از راه می‌رسد بگوید ما شاهد کودکانی در «کوزوو» باشیم که گروه گروه به قطارها هجوم می‌برند، از خانواده‌های‌شان جدا می‌شوند، از خانه‌های‌شان جدا می‌شوند، کودکی آنان به غارت می‌رود و مخاطرات‌شان و انسانیت آنان نابود می‌شود. این چیزی است که

1. Holocaust.
2. Elie.
3. Marion.
4. Elisha Wiesel.

باعث می شود که ما تأمل کنیم و واکنش نشان دهیم و بگوییم، چنان که در این غروب خواهیم گفت، که چه طور این فجایع یک بار دیگر در پایان این سده اتفاق می افتد.

این افتخار بسیار بزرگی است که طی ۴۰ سال گذشته با هم می شنویم که این مرد در کاخ سفید می گوید که دیگر نیازی نیست و نباید ساکت و بی تفاوت باشیم.

اما هیچ روزی مهم تر از امروز نبوده است که اینجا در سپیده دم روزهای به یادماندنی و در میانه معرکه جنایاتی که بر ضد بشریت در «کوزوو» مرتکب می شوند در مورد این موضوع سخن بگوییم.

وقتی از وی دعوت کردم به اینجا بیاید، برایش توضیح دادم که ما بنا داریم یک سری برنامه گفتگو با عنوان «غروب های هزاره» تهیه کنیم تا این نقطه عطف ویژه را در تاریخ با یاد افتخار گذشته و تصور آینده پاس بداریم و به نوعی، برنامه «غروب های» قبلی ما پاس داشت همین گذشته پرافتخار بود- آرمان های بنیادین جمهوری ها، موسیقی جاز، شعرگویی، اکتشافات علمی که ما را به عنوان مردم و امریکارا به عنوان یک ملت و کشور تعریف می کند.

اما افتخار کردن به گذشته ها و آموختن از آن بدین معنی نیست که فقط به باشکوه ترین و شریف ترین دستاوردهایمان نگاه کنیم، بلکه باید بزرگ ترین شکست ها و ناکامی هایمان را نیز در نظر بگیریم. فقط نباید به افتخارات مان دل خوش کنیم، بلکه باید این تاریک ترین تحرکاتی که این سده را ویران کرده است را در نظر بگیریم.

می دانیم که نازی ها توانستند جنایات شان را بر ضد بشریت ادامه دهند که علت دقیق آن این بود که آنان توانستند حلقه ای را که ما به عنوان انسان ها می شناسیم محدود کنند. بیماران روحی، معلولان، کولی ها و یهودی ها همه موجوداتی بودند که به نظر نازی ها ارزش زندگی و حیات نداشتند و این فرایند بشرزدایی و ضد بشری از تاریک ترین نقاط روح بشر سرچشمه می گیرد، یعنی حالتی که انسان نخست درک و شعور را فراموش می کند، سپس نوع دوستی را زیر پا می گذارد و سرانجام انسان بودن را کنار می گذارد. حال خوب می دانیم که این پدیده بی تفاوتی و این ظرفیت انسان برای شرارت و شیطان صفتی مختص زمان آلمان نازی و زمان گذشته نبوده است.

بسیاری از ما که در این اتاق هستیم تجربه های شخصی و خیلی جدیدتر و تازه تری داریم از مواردی که مثال بارز شرارت و شیطان صفتی و بی تفاوتی امروزی است. می توانم به یاد بیاورم که در اتاقی در «توزلا»، اندکی پس از امضای پیمان صلح دیتون نشسته ام و با گروهی از بوسنیایی ها صحبت می کنم. آنان صرب و کروات و مسلمان بودند، هرچند نمی توانم تفاوت شان را بگویم. آنان شرح می دهند که چگونه مردان و پسران به اردوگاه هایی برده شدند و اعدام گردیدند، چه طور به زنان تجاوز شد و چه طور کودکان یتیم شدند.

یکی از کسانی که با وی صحبت کردم گفت: می دانید وقتی فاجعه و کشتار در روستای ما شروع شد من پیش یکی از همسایه ها رفتم و گفتم ما همدیگر را می شناسیم، ما در عروسی همدیگر بوده ایم، ما در عزای دفن بستگان و عزیزان یکدیگر شرکت داشته ایم. چرا چنین می شود؟ این چه اتفاقات تلخی است که می افتد؟ و همسایه که از دوستان قدیمی هم بود گفت، خوب ما در روزنامه خوانده ایم که اگر با شما چنین نکنیم، شما با ما چنین خواهید کرد. این پیام دشمنانه و کینه جویانه ای بود که میلو سویچ و همپیمانانش از رسانه ها پخش می کردند تا بوسنی را به قتلگاه مردم بی گناه تبدیل کنند.

امروزه چه کنیم، وقتی که رهبران سنت‌های مقدس را لگدمال می‌کنند و حتی تاریخ را نابود می‌کنند و به جای نزدیک کردن مردم به خدا یا روح بشری انسان‌ها، همه را از هم دور می‌کنند؟ ما با کسانی که می‌کوشند با محدود کردن حلقه هویت انسانی ما را متقاعد کنند که تفاوت‌های ما- نژاد و مذهب، نسل و ریشه‌های قومی و قبیله‌ای- مهم‌تر از انسانیت مشترک ماست چه کنیم؟ اگر این سده خشونت‌آمیز هیچ چیز به ما نمی‌آموزد، باید بدانیم که هویت انسانی و شأن انسانیت تهدید می‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند و نباید سکوت کند. تصور کنید که زندگی امروز مردم در کوزوو و بسیاری دیگر از بخش‌های جهان چه قدر می‌تواند تفاوت کند اگر شیطان و شیطان صفتی که آزادانه جولان می‌دهد متوقف شود و کسانی که مقاومت می‌کنند و سکوت را می‌شکنند آن را ناکام نمایند و باید اذعان داشت که بی‌تفاوتی به هیچ وجه کسانی را که دلسوز و فعال هستند دلسرد و سست نخواهد کرد.

در سال ۱۹۹۹، هنوز نباید دل خوش بود که از جنایات ناشی از تنفر انسان‌ها نسبت به یکدیگر تبری می‌جوییم، کپی برداری رفتاری و فرهنگی را پایان می‌دهیم و هم‌صدا می‌شویم. باید کاری فراتر انجام دهیم. این نکته کافی نیست که به قلوب یکدیگر بنگریم و بگوییم که نسبت به یکدیگر تنفر نداریم. باید کاری فراتر انجام دهیم. هر زمان که اجازه می‌دهیم لگدکوب مذهبی و قومی بی‌پاسخ بماند یا اجازه می‌دهیم نابود کردن هویت و شأن انسانی آزادانه انجام شود ما به بی‌تفاوتی میدان داده‌ایم، رفتار و انتخابی که دایره شأن انسانی را محدودتر می‌کند، انتخابی که به عقیده من تاریخ را نفی می‌کند و به بهای بی‌خطر افتادن فرزندانمان تاریخ را انکار می‌کند.

زمانی که «الی ویزل» جایزه صلح نوبل را دریافت کرد، وی به یاد می‌آورد که از پدرش پرسید چه طور جهان می‌تواند ساکت بماند و وی آنچه را که پسری جوان امروز از او پرسید به یاد آورد. به من بگو: با آینده‌ام چه کردی؟ با زندگی‌ات چه کردی؟ و «الی» می‌گوید که به او گفتم: من کوشیدم خاطرات و گذشته را زنده نگه‌دارم و کوشیدم با آنچه که فراموش شده بود مبارزه کنم.

شما چنین کرده‌اید. شما به ما یاد دادید که هرگز فراموش نکنیم. شما تضمین کردید که ما همیشه به فریاد قربانیان بی‌تفاوتی، تنفر و شیطان صفتی گوش کنیم. شما از جمله کسانی بوده‌اید که ما در جهان به آنان به چشم وجدان بیدار می‌نگریم. شما صدای بی‌صدایی و سکوت هستید- از یهودیان شوروی تا مردم آفریقای جنوبی زیر سیطره نژاد پرستی (آپارتاید)، تا مردم یوگسلاوی امروز، شما یک معلم بوده‌اید.

هنگامی که آن پسر جوان از «الی ویزل» پرسید که با آینده‌اش چه کرده است می‌توانیم به شمار زیادی از افتخارات و جوایز اشاره کنیم و البته مهم‌تر از همه به جایزه صلح نوبل و مدال آزادی رئیس‌جمهوری یا می‌توانیم به بیش از ۴۰ کتاب یا مشاغل مهم وی از جمله به عنوان مدیر بنیانگذار یاد بود «هولوکست» ایالات متحده اشاره نماییم. اما اینها میراث واقعی وی نیستند. میراث واقعی او چیزی است که او به ما داده است و آن این است که هنوز به ما انگیزه می‌دهد مخاطرات بی‌تفاوتی را بفهمیم.

زمانی که ۵۰ سال قبل وی را وادار کردند که خانه‌اش را ترک کند، وی به حیاط خانه‌شان می‌رود و ساعت مچی خود را که به مناسبت یکی از اعیاد مذهبی هدیه گرفته است (Bar Mitzvah) در خاک دفن می‌کند. در سال ۱۹۹۷، وی به همان نقطه بازگشت. وی مثل زمان کودکی‌اش قدم برداشت تا محل دفن ساعت را پیدا کند. وی با ناخن‌هایش زمین را کند- و ساعت مچی‌اش پس از ۵۰ سال هنوز آنجا بود. این لحظه‌ای تلخ و شیرین بود. ساعت طی همه این سال‌ها سپری شده آنجا بود، اما خانواده‌اش، روستایش، حیاتی که

می‌شناخت، بسیاری از دوستان و بستگان رفته بودند.

اما همچنان که آن ساعت مچی هنوز آنجا بود، «الی ویزل» هم امروز ناظر است - ناظر ما - تا به ماکمک کند تا خاطر اتمان را علی‌رغم گذشت زمان زنده نگه‌داریم، تا به ما درس‌هایی بیاموزد که از زمان فراتر است، این که بی تفاوتی چه مخاطراتی دارد.

افتخار دارم تا یک دوست، معلم و صدای عدالت و آزادی را به شما معرفی کنم، «الی ویزل». (تحسین و کف زدن حاضران).

آقای ویزل: آقای رئیس جمهور، خانم کلیتون، اعضای کنگره، سفیر «هولبروک»، عالی‌جنابان، دوستان: ۵۴ سال پیش از امروز، یک پسر جوان یهودی از شهر کوچکی در کوه‌های کارپات در جایی که زیاد از «ویمر» مورد علاقه‌گفته دور نبود و مهرننگ و نفرت ابدی بر پیشانی دارد و همه آنجا را به نام «بوخوالد» می‌شناسند بیدار شد. وی سرانجام آزاد شد، اما دیگر شمع و نشاطی در قلبش نمانده بود. وی می‌پنداشت که دیگر هرگز چنین چیزی نخواهد بود.

وی یک روز پیش از آزاد شدن به دست سربازان امریکایی، خشمی که از چشمان‌شان می‌بارید را به یاد می‌آورد و حتی اگر پیرمرد سالخورده‌ای شود، وی سپاسگزار آنان برای آن خشم و نیز برای مهربانی و عطف‌شان خواهد بود. هرچند وی زبان آنان را نمی‌دانست، چشم‌های‌شان آنچه لازم بود بدانند را به او می‌گفتند - که آنان، نیز، به یاد خواهند داشت و شهادت خواهند داد.

و اکنون من در حضور شما ایستاده‌ام، آقای رئیس جمهور - فرمانده ارتشی که مرا آزاد کرد و ده‌ها هزار نفر - و با احساس ژرف و سپاس و تحسینی آرامش بخش نسبت به مردم امریکا آکنده شده‌ام.

سپاس کلمه‌ای است که عاشق آن هستم و همیشه در ذهن من است. سپاس چیزی است که انسان بودن انسان را تعیین می‌کند و من از شما سپاسگزارم، هیلاری - یا خانم کلیتون - برای آنچه که گفتید و به خاطر آنچه که برای کودکان جهان، برای بی‌خانمان‌ها، برای قربانیان بی‌عدالتی، قربانیان تقدیر و جامعه انجام می‌دهید و من از همه شما که اینجا هستید تشکر می‌کنم.

ما در آستانه یک قرن جدید قرار داریم، در آستانه یک هزاره جدید. میراث این سده به پایان رسیده چه خواهد بود؟ از سده گذشته در هزاره جدید چه طور یاد خواهد شد؟ به طور حتم در مورد آن داوری خواهد شد و به شدت و قاطعانه هم داوری خواهد شد، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر فرادینوی^۱. این ناکامی‌ها و شکست‌ها سایه تاریکی بر بشریت انداخته است: دو جنگ جهانی، جنگ‌های داخلی بی‌شمار، رشته نامحسوس اعدام‌ها، آدم‌کشی‌ها و قتل عام‌های - گاندی - کندی‌ها، مارتین لوتر کینگ، سادات، را بین - قتل عام در کامبوج و نیجریه، هند و پاکستان، ایرلند و رواندا، اریتره و اتیوپی، سارایوو و کوزوو، رفتارهای ضد انسانی در گولاگ و تراژدی هیروشیما و در سطحی متفاوت، البته، آشوتیز و ترلینکا. چه قدر خشونت، چه قدر بی تفاوتی.

بی تفاوتی چیست؟ از نظر علم و آزه‌شناسی معنی آن «بدون تفاوت» است. حالتی عجیب و غیر طبیعی که در آن مرزهای بین نور و تاریکی، طلوع و غروب، جنایت و مکافات، بی‌رحمی و ترحم، خیر و شر رنگ می‌بازد و محو می‌شود.

پیامدهای گریزناپذیر و نتیجه بی تفاوتی چیست؟ آیا بی تفاوتی یک فلسفه است؟ آیا فلسفه بی تفاوتی را

1. Metaphysical.

می توان درک کرد؟ آیا بی تفاوتی فضیلت است؟ آیا گاهی لازم است که به بهانه حفظ میان‌روی، زندگی آسوده و آرام، لذت بردن از یک غذای خوشمزه و یک لیوان شراب بی تفاوت بود، در حالی که جهان پیرامون ما دچار شورش و آشوب‌های هول‌انگیزی است؟

البته بی تفاوتی می‌تواند اغواکننده و وسوسه‌آمیز - و بدتر از آن، گمراه‌کننده باشد. نادیده گرفتن قربانیان خیلی آسان‌تر است. اجتناب از این مزاحمت‌های خشن برای کار، رویاها و امیدهایمان هم خیلی آسان‌تر است. از همه گذشته، درگیر شدن در رنج و مرارت و نومیدی دیگران سخت و پر دردسر است. با این همه، برای کسی که بی تفاوت است همسایه‌ای مهمیتی ندارد و به همین دلیل، زندگی آنان بی‌معنی است. غصه و رنج‌های پنهان و آشکار آنان هیچ احساسی را بر نمی‌انگیزد. بی تفاوتی انسان راتا حد پستی و دون‌صفتی تنزل می‌دهد.

آنجا، پشت دروازه‌های تیره «آشویتز»، غم‌انگیزترین زندانیان "Muselmann" بود، که چنین خوانده می‌شدند. آدم‌های پیچیده در پتوهای پاره پاره که بر روی زمین می‌خوابیدند و می‌نشستند و برای اطرفیان‌شان غریبه به نظر می‌آمدند. آنان دیگر احساس درد، گرسنگی و تشنگی نمی‌کردند.

آنان هیچ چیز را حس نمی‌کردند و از هیچ چیز نمی‌ترسیدند. آنان مرده بودند و این را نمی‌دانستند! بعضی از ما به طور سنتی احساس می‌کنیم که بار و برگرداندن از انسانیت دنیا که به آخر نمی‌رسد. ما احساس می‌کنیم که رو برگرداندن خدا بهتر از آن است که توسط خدا تنبیه و مجازات شویم. قهر خدا هم بهتر از بی تفاوتی است برای ما این که خدا ما را فراموش کند تنبیه و کیفر سخت‌تری بود تا قربانی قهر و خشم او شویم. انسان می‌تواند دور از خدا زندگی کند - اما بدون خدا نمی‌تواند. هر جا هستیم خدا هم هست. حتی در رنج و مرارت؟ حتی در رنج و مرارت.

به نوعی، بی تفاوت بودن نسبت به رنج و مرارت چیزی است که انسان را از انسانیت دور می‌کند. از همه گذشته، بی تفاوتی خطرناک‌تر از خشم و تنفر است. خشم می‌تواند بعضی مواقع خلاق باشد. یکی شعر جالبی می‌گوید، یکی سمفونی بزرگی می‌نویسد و هر کسی برای بشریت به نوعی احساس خود را بروز می‌دهد چون انسان از دیدن بی‌عدالتی به خشم می‌آید. اما بی تفاوتی هرگز خلاق نیست. حتی تنفر شاید باعث بروز واکنشی شود. شما با آن می‌جنگید. آن را محکوم می‌کنید. آن را خلع سلاح می‌کنید. بی تفاوتی هیچ واکنشی بر نمی‌انگیزد. بی تفاوتی یک واکنش نیست.

بی تفاوتی یک آغاز نیست، پایان است و به همین دلیل، بی تفاوتی همیشه دوست دشمن است، چون تجاوزکار از بی تفاوتی سود می‌برد - و هرگز قربانیان از بی تفاوتی سودی نمی‌برند. علاوه بر این زمانی که انسان‌های رنج کشیده و قربانی احساس کنند که فراموش شده‌اند رنج و مرارت آنان صد چندان خواهد شد. زندانی سیاسی در سلول خود، کودکان گرسنه، پناهندگان آواره و بی‌خانمان، که نسبت به گرفتاری آنان حرکتی نشده و واکنشی نشان داده نشده و بارانه جرقه‌امیدی به قلب بی‌فروغ آنان به تنهایی شان پایان داده نشده، با گذشت زمان از حافظه بشری پاک می‌شوند و با انکار انسانیت آنان ما خودمان را قربانی کرده‌ایم.

پس، بی تفاوتی نه تنها گناه است، مکافات و مجازات هم هست و این یکی از مهم‌ترین درس‌های سده رو به پایان ما در خیر و شر است.

در سرزمینی که من از آن آمده‌ام، جامعه از سه بخش ساده تشکیل شده است: قاتلان، قربانیان و تماشاچیان. طی تیره‌ترین دوران، در «گتوها» و اردوگاه‌های مرگ - و من خوشحالم که خانم کلیتون اشاره

کردند که ما یاد آن رویداد را گرامی می‌داریم و به مناسبت «روزهای یاد بود» آن دوران را ارج می‌نهم - ما احساس می‌کردیم که بی‌کس و تنها رها شده‌ایم و در رنج و بدبختی خود فراموش شده‌ایم. همه ما این احساس را داشتیم.

و تنها تسلیت بدبختی ما این بود که باور داشتیم آشویتز و تربلینکا به شدت محرمانه نگه‌داشته می‌شوند و رهبران جهان آزاد نمی‌دانند در ورای این دروازه‌های تیره و سیم‌های خاردار چه می‌گذرد و از جنگ ارتش هیتلر و همدستانش با یهودیان به عنوان بخشی از جنگ وی با متحدان نیز چیزی نمی‌دانند. به نظر ما، اگر آنان می‌دانستند به طور حتم کاری می‌کردند و به شدت واکنش نشان می‌دادند. آنان فقط از تجاوز، بی‌حرمتی و محکومیت صحبت می‌کردند و راه آهن منتهی به «بیرکنا» را بمباران می‌کردند؛ فقط راه آهن را، همین و بس.

و اکنون ما می‌دانیم ما یاد گرفتیم ما فهمیدیم که پنتاگون می‌داند و وزارت خارجه هم می‌داند. پس رئیس‌جمهور نامدار کاخ سفید رهبر بزرگی با تعهدات بزرگ بود - و من این را با تأسف و اندوه می‌گویم، چون امروز درست ۵۴ سال از مرگ او می‌گذرد - منظورم فرانکلین دلانو روز ولت است که در روز ۱۲ آوریل سال ۱۹۴۵ درگذشت، او به من و به همه ما افتخارات زیادی داد.

بدون تردید او رهبر بزرگی بود. او مردم آمریکا و جهان را به حرکت واداشت، تا به صحنه بیابند و صدها هزار سرباز شجاع و دلور را به میدان جنگ با فاشیسم کشاند تا با دیکتاتوری، با هیتلر بجنگند. با این وجود، تصویر وی در تاریخ یهودیت - باید بگویم - تصویر وی در تاریخ یهودیت ناقص است.

حکایت دلتنگی سنت لوئیز هنوز هم ادامه دارد. شصت سال پیش، بار انسانی آن - شاید ۱۰۰۰ یهودی - به آلمان نازی بازگردانده شدند و این اتفاق پس از لگدکوب یهودیان و ویران کردن صدها فروشگاه یهودیان و تمرکز هزاران یهودی در اردوگاه‌ها بود و این کشتی که قبلاً در سواحل ایالات متحده پهلو گرفته بود بازگشت.

من درک نمی‌کنم، روز ولت مرد خوبی بود، با قلبی پاک و مهربان. وی کسانی که به کمک نیاز داشتند را درک کرد، پس چرا اجازه نداد این پناهندگان از کشتی پیاده شوند؟ یک هزار انسان - در آمریکا، یک کشور بزرگ، بزرگ‌ترین دموکراسی، سخاوتمندترین ملت جهان در تاریخ معاصر (مگر چه اثر بدی داشت). چه اتفاقی افتاد؟ من درک نمی‌کنم. چرا بی‌تفاوتی آن هم در بالاترین سطح، نسبت به رنج و مرارت قربانیان روا داشته شد؟

اما بعد، انسان‌هایی بوده‌اند که نسبت به تراژدی‌ها حساسیت داشته‌اند. این غیر یهودیان، مسیحیان، که ما آنان را «غیرکلیمی‌های صالح» می‌نامیم. با اقدامات بی‌باکانه خود آبروی دین ما را خریدند. چرا آنان این قدر کم بودند؟ چرا تلاش خیلی زیادی برای نجات قربانیان SS پس از جنگ انجام شد تا نجات قربانیان آنان طی جنگ؟

چرا بعضی از بزرگ‌ترین شرکت‌های آمریکایی با آلمان هیتلری تا سال ۱۹۴۲ داد و ستد می‌کردند؟ بارها گفته شده است و به طور مستند اثبات گردیده که «ورماخت» نمی‌توانست بدون نفت حاصل از منابع آمریکایی حمله خود به فرانسه را تدارک ببیند. چگونه می‌توان بی‌تفاوتی آنان را توجیه کرد؟

و با این همه، دوستان من، چیزهای خوبی نیز در این سده زخمی وجود دارد: شکست نازیسم، سقوط کمونیسم، تولد دوباره اسرائیل در خاک کهن خودش، زوال آپارتاید، پیمان صلح اسرائیل با مصر و برقراری

صلح در ایرلند و اجازه دهید از دیدار عرفات و رابین یاد کنم، که شما آقای رئیس جمهور در این مکان ترتیب دادید. من اینجا هستم و نمی‌خواهم هرگز آن را فراموش کنم.

و دیگر آنکه، البته، تصمیم مشترک ایالات متحده و ناتو برای دخالت در کوزوو و نجات این قربانیان و پناهندگان است که به دست مردی انجام شد که به اعتقاد من به سبب جرایمی که مرتکب شده است، جرایم ضد بشری، باید محکوم و محاکمه شود. اما این بار، جهان ساکت نماند. این بار ما واکنش نشان دادیم. این بار ما مداخله کردیم.

آیا این بدان معنی است که ما از گذشته درس گرفته‌ایم؟ آیا این به معنی تغییر جامعه است؟ آیا انسانیت کمتر بی تفاوت شده است و بیشتر انسانی؟ آیا ما واقعاً از تجاربمان درس‌هایی آموخته‌ایم؟ آیا ما نسبت به بدبختی و گرفتاری قربانیان پاکسازی نژادی و دیگر شکل‌های بی‌عدالتی در مناطق دور و نزدیک حساس‌تر شده‌ایم؟ آیا امروز مداخله در کوزوو توجیه دارد، چنان‌که شما هشدار دادید آقای رئیس جمهور که دیگر هرگز آواره کردن انسان‌ها و قتل عام کودکان و والدین‌شان در هیچ نقطه از جهان مجاز نیست؟ آیا این اقدامات دیکتاتورهای دیگر در مناطق دیگر جهان را از ادامه راه‌شان دلسرد می‌کند.

در مورد کودکان چه؟ او، ما آنان را در تلویزیون می‌بینیم، در مورد آنان در روزنامه‌ها می‌خوانیم و با قلبی شکسته از رنج و مرارت کودکان اینها را می‌بینیم و می‌خوانیم. سرنوشت آنان همیشه رقت‌بارترین و چاره‌ناپذیرترین است. وقتی بزرگان می‌جنگند، کودکان هلاک می‌شوند. ما چهره‌های‌شان را می‌بینیم، چشمانشان را می‌بینیم. آیا دادخواهی آنان را می‌شنویم؟ آیا رنج و درد آنان را حس می‌کنیم؟ هر دقیقه یکی از آنان از بیماری، خشونت و گرسنگی و قحطی می‌میرد. بعضی از آنان - و در واقع خیلی از آنان - را می‌شود نجات داد.

و باز هم بگویم، من به پسر جوان یهودی که از کوه‌های کارپات آمده است فکر می‌کنم. وی پیرمردی را همراهی می‌کند که من باشم و طی این سال‌های تلاش و جستجو سالخورده شده است و ما با همدیگر به سوی هزاره جدید گام برمی‌داریم. در حالی که وحشتی ژرف و امیدوی خارق‌العاده ما را در بر گرفته است.

(تحسین و کف زدن حاضران)

صحبت بنده همین جا تمام شد.

رئیس جمهور: خانم‌ها و آقایان، ما همه از یک مثال عمیق‌تر زندگی «الی ویزل» که خود شهادت می‌دهد تکان خوردیم.

پیش از آن که سؤالات آغاز شود و به خصوص به دلیل رویدادهای جاری در کوزوو می‌خواهم از شما بخواهم در مورد آنچه که گفته شد فکر کنید، به خصوص از نظر ایالات متحده و همه جهانیان آیا مایلیم کودکانمان در سده جدید چگونه زندگی کنند؟

چه طور باید از بی تفاوتی نسبت به رنج و مرارت انسان‌ها اجتناب کنیم؟ چه طور باید با توسل به عقل و قدرت بفهمیم که کجا و چه موقع باید با توجه به شرایطی که وجود دارد اقدامی بکنیم و چه موقع نباید اقدام کنیم؟ چرا ما در کوزوو هستیم؟

تاریخ کشور ما نشان می‌دهد که مدت‌هاست اصل عدم مداخله سیاست حاکم در امور دیگر کشورهاست. در واقع، در طی مدت‌های زیادی در تاریخ خودمان ما این اصل را نشان افتخار می‌دانستیم، افتخار برای بنیان‌گذاران این سیاست و کشور که می‌دانستند مداخله به معنی اعمال قدرتی مخرب است.

جرج واشنگتن به ما هشدار داده است که از این «اتحادهای گرفتار کننده» برحذر باشیم. سده بیستم، یا دو جنگ جهانی، جنگ سرد و جنگ در کره، ویتنام، توفان صحرا، پاناما، لبنان، گرانادا، سومالی، هائیتی، بوسنی و کوزوو - همه این تفکرات و سیاست‌های عدم مداخله را تغییر داد - خوب یا بد - همه را تغییر داد. درگیر شدن و دخالت فزاینده مادر مناطق دیگر جهان برای تصرف ممالک و کشورگشایی نبوده است، بلکه برای صلح و آزادی و امنیت بوده که واقعیتی در تاریخ معاصر و اخیر است.

در مورد جنگ سرد می‌توان گفت که شاید گاهی قضاوت‌های اشتباهی هم صورت گرفته است، چون ما جهان را از ورای عینک کمونیست و غیرکمونیست نگاه می‌کردیم. اما هیچ‌کس تردید ندارد که ما هرگز در پی تصرف جایی و گرفتن خاک کشوری نبوده‌ایم. هیچ‌کس تردید ندارد زمانی که ما مداخله کردیم دست کم برای این بوده است که فکر می‌کردیم به دلایل انسانی حق داریم.

اکنون، در پایان سده بیستم، به نظرم می‌رسد که با صحنه نبرد بزرگ نیروهای وحدت طلب در برابر نیروهای تجزیه طلب روبه‌رو هستیم. نبرد جهانی شدن در برابر قبیله‌گرایی، سرکوب و ستم در برابر آزادی و این انفجار فن‌آوری می‌تواند در خدمت و به نفع هر دو طرف باشد.

نکته مضحک اصلی در دوران ما، که به نظرم می‌رسد این است: بیشتر ما تصورمان این است که جهان در سده بیست و یکم شاهد پیروزی صلح، آسایش و آزادی فردی خواهد بود، با احترام به اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی، در چارچوبی از ارزش‌های مشترک، قدرت مشترک و سعادت مشترک؛ انجام اقدامات مشترک بر ضد بیماری‌ها، تخریب محیط زیست در مرزهای ملی، بر ضد ترور و آدم‌کشی، جرایم سازمان یافته و جنگ افزارهای کشتار جمعی. این نظر به نحوی کنایه‌آمیز از سوی کهن‌ترین ابلیس جامعه بشری تهدید می‌شود - یعنی از سوی آسیب‌پذیری ما که تنفر از یکدیگر علت آن است.

در مواجهه با این تحولات ما نمی‌توانیم چه در داخل و چه در خارج بی تفاوت باشیم. به همین دلیل است که ما در کوزوو هستیم.

اول باید سرمشق و انگویی تعیین کنیم، بهترین سرمشقی که می‌توانیم: ایستادن در مقابل جرایم نفرت‌انگیز نسبت به اقلیت‌های قومی و نژادی و آدم‌ها و احترام به تنوع و گوناگونی فکری. دوم باید مسئولانه اقدام کنیم و این موقعیت بی‌مانند و گذرای ایالات متحده را که امروز در آن قرار داریم درک کنیم، که تأثیر نظامی، سیاسی و اقتصادی عمیق بر جهان است. باید هر کاری می‌توانیم برای حفظ وحدت حلقه بشریت، بر علیه کسانی که می‌خواهند با رفتاری ضد انسانی آن را متفرق کنند انجام دهیم. خداوند خودش می‌داند که ما از این موارد در این سده به اندازه کافی داشته‌ایم و «الی» در موردش صحبت کرد.

فکر می‌کنم خوب است به این مسئله اشاره کنم که اصطلاح «سده آمریکایی» (The American Century) که «هنری لوس» بر سر زبان‌ها انداخت به سال ۱۹۴۱ باز می‌گردد. از آن زمان چیزهای وحشتناک زیادی اتفاق افتاده است، اما چیزهای خوب زیادی هم اتفاق افتاده است و ما باید ممنون باشیم که در بیشتر مواقع از آن زمان تا به امروز، ملت ما قدرت و نیز خواست ایستادن در برابر فجایع و رفتارهای نفرت‌انگیز قرن را داشته است. البته نه در همه زمان‌ها، نه همه جا و نه همیشه با موفقیت، اما ما بسیار خوب عمل کرده‌ایم تا بگوییم که امریکا واکنش مثبتی از خود نشان داده است.

از موقعیت‌هایمان از ناکامی‌هایمان، ما می‌دانیم که سؤالات سختی وجود دارد که باید زمانی که از ارزش‌ها و اصول به شرایط تاریک زندگی روزمره وارد می‌شوید به آنها پاسخ داد. ما شاید نتوانیم در همه جا

مداخله کنیم، اما باید همیشه برای احتمال مقابله و پیشگیری از مرگ و ظلم و ستم آماده باشیم و مؤسسات و سازمان‌ها و پیمان‌هایی برای رسیدن به نتیجه‌ای بهتر تأسیس و تقویت کنیم.

«الی» گفت که کوزوو «هولوکست» (یهودی‌کشی در کوره‌های آدم‌سوزی هیتلری) نیست، اما این تفاوت نباید ما را از انجام آنچه که درست است باز بدارد. من با هر دو قضیه موافقم. وقتی ما می‌بینیم مردم به زور اسلحه از خانه‌هایشان رانده می‌شوند و مردم را به زور به واگن‌ها سوار می‌کنند، کارت شناسایی مردم توقیف می‌شود و حضور آنان از سوابق تاریخی حذف می‌شود، این طبیعی است که در مورد رویدادهایی که «الی» امشب از زندگی خودش گفت به فکر بیفتیم.

ما باید همیشه نسبت به علایم هشدار دهنده شر و بدی و شیطنت هوشیار باشیم و امروز می‌دانیم که می‌توانیم پیش از آن که خیلی دیر شود اقدام کنیم.

بنابراین تلاش بازماندگان هولوکست برای تذکر به ما و کمک به درک موضوع و یادآوری گذشته بیهوده نبوده است. اما افرادی که در آن میدان‌ها جنگیده‌اید و از آن تراژدی‌ها جان سالم به در برده‌اند تا ابد در کنار ما نخواهند بود. بیش از هزار نفر از کهنه سربازان جنگ جهانی دوم هر روز می‌میرند. اما آنان می‌توانند در عزم و اراده ما برای حفظ آنچه که به ما داده‌اند و مقابله با شیطان مجسم در عصر نوین که آنان شکستش دادند زنده بمانند.

بعضی‌ها معتقدند - و شاید امشب هم در مورد آن بحث شود - که بدی و شیطان حضوری فعال دارد و همیشه به دنبال فرصت‌های جدیدی است تا خود را بروز دهد. از زمان کودکی تا به امروز در کلیسای باپتیست^۱ خطبه‌های زیادی در این مورد شنیده‌ام. روحانیون مسیحی دیگر، مثل نیبور^۲ و مارتین لوترکینگ معتقدند که شیطان و شرارت در نهاد بعضی چیزها نهفته است - جهل و بی‌دانشی، ناکامی در آرزوها و خواسته‌ها، فقر فکری و بی‌تفاوتی.

هیچ‌کدام از این حرف‌ها پاسخ سؤالات دشواری که کوزوو، بوسنی و رواندا پیش روی ما قرار می‌دهد نیست. اما کوزوو درست در میدان بی‌دفاع نزدیک ناتو و بی‌شمار همپیمانانش قرار گرفته است. ما سرمایه‌ها و متحدان نظامی علاقه‌مندی داریم که امروز مایلند وظیفه‌شان را انجام دهند. رئیس جمهور میلسویچ آشکارا الگویی از خیانت و پیمان‌شکنی، اول در بوسنی و سپس در جاهای دیگر ارائه داد و به همین دلیل ما اقدام کردیم.

من می‌گویم دو نکته وجود دارد که ما باید مراقب آن باشیم و نسبت به آنها هوشیار باشیم. نخست آنکه، هر اقدام نظامی، هر نیروی صلح‌بان (حافظ صلح) بعدی نمی‌تواند یک شبه کینه‌های دیرینه و زخم‌های تازه را برطرف کند. اما به احتمال زیاد مردم می‌توانند با قدرت استدلال و گفتگو بیش از قدرت نظامی اختلاف‌های خود را حل و فصل کنند. این کاری است که رومانی و مجارستان اخیراً کردند و اختلاف‌های خود را با آرامش و استدلال حل نمودند. این کاری است که کروات‌های بوسنیایی، صرب‌ها و مسلمانان هر روز تلاش می‌کنند انجام دهند.

دوم، ما نباید دچار این گرایش ساده و آسان‌شویم که مردم صرب‌ها را به شکل دیو تصویر می‌کنند. آنان در جنگ جهانی دوم هم پیمان ما بودند و نگرانی‌های مشروع خود را دارند. هر نیروی بین‌المللی که برای حفظ صلح به کوزوو می‌رود باید نسبت به حفاظت از اقلیت صرب از گزند کسانی که در آرزوی کینه‌جویی

1. Baptist.
2. Nieburh.

هستند متعهد باشد.

اما نمی‌توانیم این واقعیت را که رهبر صرب‌ها سرنوشت محتومی دارد که فرجام قاتلان است انکار کنیم. تقدیر، در مقابل، چیزی است که مردم برای خود رقم می‌زنند، با احترامی محجوب به خواست‌ها، منافع و حقوق مشروع دیگران.

«برنارد بایلین» مورخ سرشناس در نخستین سخنرانی خود در اینجا به عنوان نخستین سخنران برنامه «هزاره» گفت که ما هنوز چه قدر زیاد از آرمان‌های پدران بنیان‌گذارمان تأثیر می‌پذیریم و الگو می‌گیریم و از واقع‌گرایی آنان - از درک عمیق و درست آنان از سرشت و طبیعت انسان و از درک آنان از احتمال شرارت و شیطان صفتی. آنان دآوری‌های اخلاقی دشوار را درک کردند. آنان درک کردند که بی‌تفاوت بودن بی‌حسی است.

آنان همچنین می‌دانستند که مردم ما هرگز از شر کسانی که به دنبال قدرت هستند تا تنفر و ترس را به دیگران تحمیل کنند ایمن نیستند و باید در مورد مفهوم واقعی آزادی، برابری و خوشبختی بیشتر بدانیم.

ما در این کاخ کوشیده‌ایم تا این آرمان‌ها را با ابتکار عمل خود در برابر جرایم نفرت‌انگیز و تبعیض نژادی به پیش بریم و بر ضد دشمنی و کینه‌ای که فاجعه اکلاهما سیتی را آفرید و گروه‌های شبه نظامی و تلاش‌هایی که برای مضمحل کردن صلح ایرلند شمالی تا خاورمیانه به عمل می‌آید ایستادگی کنیم.

اما وظیفه خطیر ما و تمام جهان امروز آن است که بین گوناگونی (تنوع) و وحدت موازنه‌ای برقرار کنیم و تار و پودی منسجم از تمدنی که هدیه خداوند بوده است بسازیم و در برابر کسانی که می‌کوشند این تار و پود را از هم بگسلند مقاومت کنیم.

برای موفقیت باید به خرد بنیان‌گذاران کشور و فرهنگ خود نسبت به قدرت و بلندهمتی توجه کنیم. باید دلسوزی و عزم و اراده ابراهام لینکلن را داشته باشیم که برای همیشه آزادی نوین را زنده کرد. باید بصیرت و ژرف‌نگری روزولت را داشته باشیم که اعلام کرد ۴ نوع آزادی برای همه انسان‌ها باید وجود داشته باشد و از ایالات متحده دعوت کرد تا از این آزادی‌ها در داخل کشور و سراسر جهان دفاع کند.

اکنون، ما این فصل از تاریخ کشورمان را به پایان می‌بریم که با اتمام هراس و نفرت همراه نیست، اما با درس‌هایی که از اصول و نیت خود گرفته‌ایم همراه است. در واقع اگر این چیزی است که ما هستیم، کوزوو مکان بسیار خوبی برای آغاز یک سده جدید است.

بسیار سپاسگزارم. تشویق و کف زدن حاضران)

می‌دانم که ما صدها سؤال داریم. «الن» می‌خواهد توضیح دهید می‌خواهیم چه بکنیم؟

خانم لاول: خوب. آقای رئیس جمهور فکر می‌کنم شما سؤالی از آقای «ویزل» دارید و بعد من سؤال‌های رسیده از حاضران در تالار را مطرح می‌کنم و خانم کلینتون سؤال‌های رسیده از اینترنت را مطرح می‌کنند.

رئیس جمهور: مایلم از شما سؤالی بپرسم در مورد این که به نظر شما تأثیر رسانه‌های مدرن نوعی پوشش خبری هم‌زمان چه خواهد بود. برایم آشکار است که ما به توافق و اجماعی در ایالات متحده و سراسر اروپا برای اقدام عملی در بوسنی در مقیاس وسیع دست یافتیم چون مردم دیدند که در بوسنی چه اتفاقی افتاد. برایم روشن است که حمایت در ایالات متحده و اروپا از اقدامات ما در کوزوو نیز افزایش یافته است، باز هم

چون مردم می بینند که در آنجا چه فجایعی اتفاق می افتد.

من در مورد دو موضوع هم نگران هستم و مایلم نظرات شما را درباره آنها بدانم. اول آن که آیا با نشان دادن هر روز فجایع و صحنه‌هایی مثل کوزوو مردم به آن عادت خواهند کرد و رفته رفته بی تفاوت خواهند شد؟ و دوم آن که، آیا می توان علاقه مردم به بشریت را با پخش بیش از اندازه صحنه‌های کشتار و جنایت - تقریباً طی سراسر شب در برنامه‌های خبری و گزارش - تحریک کرد. خیلی از این چیزها مستلزم هفته‌ها، ماه‌ها و در واقع سال‌ها تلاش است و به نظر می رسد که این به نوعی با بمباران خبری جدید که ما به آن عادت کرده‌ایم متناقض باشد.

آقای ویزل: آقای رئیس جمهور معمولاً در این تالار مردم از شما سؤال می کنند.
(خنده حاضران).

رئیس جمهور: من هم برای همین است که اینجا را دوست دارم. (خنده حاضران)

آقای ویزل: چیزی که گفتید درست است. بی حسی و کرختی خطری است. یادم می آید که در زمان جنگ ویتنام. برای نخستین بار ما از تلویزیون به طور زنده جنگ در ویتنام را تماشا می کردیم - البته، معمولاً شبکه‌ها طی شام برنامه پخش می کردند. با آغاز آن فیلم‌ها ما شام خوردن را متوقف می کردیم. چه طور می توانید غذا بخورید در حالی که مردم جلوی چشم شما یکدیگر را می کشند و بعضی‌ها می میرند؟ پس از دو هفته مردم علی‌رغم تماشای فیلم‌های ویتنام به شام خوردن هم ادامه می دادند. آنان بی تفاوت و بی حس شده بودند و این خطری است.

اما با این وجود، چاره دیگری نمی بینم. مگر این که امیدوار باشیم در هزاره جدید و سده جدید، کسانی که مسئول برنامه‌های تلویزیونی هستند و مسئول برنامه‌های خبری هستند به اندازه کافی ذوق، علاقه مندی و ابتکار و خلاقیت به خرج دهند که خبرها را به سبکی تهیه و پخش کنند که هر روز برایمان جذاب‌تر و جالب‌تر باشد. راه دیگر و چاره دیگری به نظرم نمی رسد. ما به هر حال باید بدانیم که چه اتفاقی می افتد.

و امروز می توانیم به طور پیوسته از خبرها مطلع شویم. اگر مردم امریکا اکنون پشت سر شما هستند به این دلیل است که شما را از تلویزیون می بینند و در روزنامه‌ها، خبرها و گزارش‌های مربوط به شما و برنامه‌هایتان را می خوانند. آنان تصویرها را می بینند.

آنان تصویرهای کودکان را در قطارها می بینند، همان طور که شما گفتید - تصویر کودکان بی‌خانمان که با هواپیما به نقاط دیگر برده می شوند می بینند. پس چه طور می توانند بی تفاوت بمانند؟ و به همین دلیل من معتقدم که این خطراتی دارد، اما ایمان دارم که خطراتش را برطرف خواهیم کرد. اما ما باید بدانیم و آگاه باشیم.

خانم لاول: مایلم از «مارکوس آپلیباوم» دعوت کنم که سؤال خود را مطرح کند. مارکوس دانش آموز دبیرستان لورل در بخش پرنس جورج است و او و دانش آموزان دیگری که با او به اینجا آمده‌اند در یک برنامه که مدیر آن لین ویلیامز از موزه یادبود هولوکست ایالات متحده است شرکت کرده‌اند. نام این برنامه «آوردن درس‌هایی به خانه است». مارکوس.

آقای آپلیباوم: من کمک می خواهم تا بدانم باید به مادر بزرگم چه بگویم. وی یکی از بازماندگان هولوکست است که مشکلات زیادی برای درک آنچه بر او گذشته است دارد. من یک گروه از دانش آموزان آلمانی را طی تابستان در موزه ملاقات کردم و به نظر من برای ما مهم است که دور هم جمع شویم و در مورد آنچه در تاریخ

ما گذشته است گفتگو کنیم. پس آنان را به منزل خودم دعوت کردم و خواستم که بیایند و تابستان را پیش ما بمانند و مادر بزرگ من درک این موضوع برایش بسیار دشوار است و من می‌خواهم بدانم - من عاشق مادر بزرگم هستم، اما مایلیم بدانم که چه طور به او کمک کنم تا موضوع را بفهمد، چه طور کمک کنم ببخشد؟ آقای ویزل: چه کسی را ببخشد؟ دوستانان را که نه؛ آنان جوان هستند. من به مجرم بودن جمعی اعتقادی ندارم. فقط مجرم مجرم است! حتی بچه قاتلان قاتل نیستند؛ آنان بچه هستند. بنا به تعریف بچه معصوم و بی‌گناه است مگر آن که کار مهیب و گناه و حشتناکی انجام داده باشد و به همین دلیل، من با مادر بزرگ شما صحبت خواهم کرد و خواهم گفت که ببین، نگاه نکن که آنان آلمانی هستند؛ آنان بچه هستند و من مطمئن هستم که مادر بزرگ شما پس از مدت کوتاهی موضوع را درک خواهد کرد.

خانم لاول: خانم کلیتون اجازه دهید ببینیم از اینترنت چه سؤالی مطرح شده است.

خانم کلیتون: سؤالی داریم از «جاستین کیفر» از لوفتون، ایندیانا، که از «الی ویزل» پرسیده‌اند: بعضی از مردم نگران این هستند که زمانی که همه بازماندگان هولوکست فوت شوند همه جهان آنان را فراموش خواهد کرد. آیا شما هم نگران این موضوع هستید یا آیا شما احساس می‌کنید که جهان هرگز نخواهد توانست هولوکست را فراموش کند؟

آقای ویزل: او، من نگران هستم. من نگرانم که زمانی که آخرین بازمانده هولوکست از دنیا برود چه اتفاقی خواهد افتاد. دوست ندارم که آخرین بازمانده من باشم. بار آگاهی و خاطرات تلخ آن دوران چنان بر شانه‌های مردان و زنان بازمانده سنگینی می‌کند که من خیلی نگران آن هستم که این افراد سلامت روحی و عقلی خود را نیز از دست بدهند.

اکنون، این درست است که آنچه بازماندگان هولوکست می‌توانند بگویند هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند. شاهدانی مثل مانایاب و بی‌همتاست. دیگران، تاریخ‌نگاران و روزنامه‌نگاران و داستان‌نویسان - همه آنان، فکر نمی‌کنم بخواهند یا میل داشته باشند بعضی چیزها و واقعیت‌هایی را بگویند که بازماندگان می‌توانند بگویند. نه آنان نمی‌توانند.

خوب، پس ۲۰ سال دیگر چه اتفاقی خواهد افتاد؟ من معتقدم این فاجعه مستندترین تراژدی در تاریخ ثبت شده است. هرگز پیش از آن تراژدی بزرگی با آن همه قاتل، قربانی و حتی تماشاچی وجود نداشته است - میلیون‌ها قطعه اینجا در موزه یاد بود هولوکست و هزاران آرشیو و سند از آن فاجعه در جاهای دیگر وجود دارد. پس هر کسی که بخواهد چیزهایی درباره فاجعه هولوکست بداند، دست کم می‌داند کجا مراجعه کند.

و به نظر من، اینجا و هر جای دیگر در جهان، واقعیت و حقیقت قدرت مهیبی دارد. گاهی قرن‌ها طول می‌کشد، اما حقیقت در نهایت آشکار می‌شود و رو می‌آید و بعد جهان به یاد خواهد داشت.

خانم لاول: رئیس جویس دوگان، از «ملت سرخپوستان چروکی شرقی» (Eastern Bond Cherokee Nation) اینجاست.

رئیس دوگان: عصر بخیر، آقای ویزل، رئیس جمهور و خانم کلیتون. من جویس دوگان هستم، رئیس «ملت سرخپوستان چروکی شرقی» در کارولینای شمالی.

هر چند ملت‌های بومی در این سده از هولوکست با آن ابعادی که ملت شما تجربه کرده رنج نبرده است، ما نیز از یک هولوکست روحی و احساسی رنج برده‌ایم، زمانی که ما نیز متحمل اخراج اجباری از

سرزمین های مادری خودمان شدیم. ما متحمل رژه طولانی طی هزاران مایل شدیم، در حالی که محافظان مسخ ما را همراهی می کردند و وضع هوا بسیار بد و غیر قابل تحمل بود و بسیاری از دوستان و بستگان و ملت خود را از دست دادیم.

هیچ کس از ما نمی خواهد اشتباهات گذشته را زنده کند و به رخ بکشد، این رویدادها حتی در این کشور هم اتفاق می افتند. یاد گذشته ها روح ما را می خورد و ما را نابود می کند. اما، از سوی دیگر باید آنها را به یاد داشته باشیم. به امید آن که بتوانیم از تکرار چنین اقداماتی، حتی در این کشور جلوگیری کنیم. متأسفانه، هنوز در جهان رهبرانی بر مسند قدرت هستند که به انجام اشتباهاتی مثل مورد ما بیشتر و بیشتر در رفتار با دیگران ادامه می دهند، که علت آن تفاوت های فرهنگی و نژادی و باورهای مذهبی و سیاسی دیگران با آنهاست. حتی تأسف آورتر آن که همان طور که پیش تر اشاره کردم آیا این موضوع در سراسر جهان همه گیر شده است و ما به راستی بی تفاوت شده ایم و به این موضوع به عنوان مشکل دیگران نگاه می کنیم.

سؤال من از شما این است به عنوان یک ملت و از دیدگاه فردی چه باید بکنیم تا این بی تفاوتی را بدون توسل به اقدام نظامی بر طرف کنیم و هوشیاری و مهربانی را در انسان ها القا کنیم؟ آقای ویزل: متشکرم. چندسال پیش در دانشگاه بوستون کلاس درسی داشتم در مورد «رنج اقلیت ها» و تعدادی امریکایی بومی را به کلاس آوردم و ساعت ها با آنان در سر کلاس بحث و گفتگو می کردیم. من می خواستم بدانم اصولاً علت رنج و خشم آنان چیست؟ از همه گذشته، آنان در رنجش و خشم خود حق داشتند. ما به این سرزمین آمدیم و خیلی ساده آنان را جابه جا کردیم و سرزمین هایشان را گرفتیم. خشم آنان کجاست و چگونه نمودار می شود.

و پس از خاتمه بحث های طولانی به آنان و به خودم گفتم، رنج بردن، خانم عزیزم، هیچ مجوز امتیازی به کسی نمی دهد. همه اینها به این بستگی دارد که ما با رنج بردن چه می کنیم و در حقیقت، جامعه شما راهی به ما نشان داده است، راه های متعددی که حتی اگر، انسان خشمگین باشد دلیل ندارد دشمنی کند. خشم مجوز دشمنی و کینه نیست. کاری که باید انجام دهیم گوش کردن به حرف یکدیگر است. من عاشق این هستم که به داستان ها، اسطوره ها و افسانه های شما گوش کنم، که بسیار زیبا هستند. در گذشته شما زیبایی های زیادی وجود دارد. اجازه دهید به آنها گوش کنیم و وقتی ما شنیدیم دیگر بی تفاوت نخواهیم بود.

خانم کلینتون: به نظر من این سؤال بسیار جالبی است، هر چند آقای رئیس جمهور در نخستین سخنرانی برنامه «هزاره» اشاره به صحبت های «برنارد بایلین» داشتند که می گوید ما اغلب بخش هایی از تاریخ را که ناراحت کننده است و دردناک است نمی بینیم، به آن پشت می کنیم و آن را انکار می کنیم، خود را به ندیدن می زنیم - خواه این داستان امریکایی های بومی باشد، حکایت برده داری باشد یا موضوع کشمکش های مهاجرت به امریکا، این موضوع ها با سهل انگاری روبه رو شده اند و موضوعات کم اهمیتی در تدریس تاریخ امریکا هستند و در نتیجه، یک واقعیت مسلم از قلم می افتد و داستان کامل امریکا نقل نمی شود.

پس به نظر من «الی» به نکته بسیار خوبی اشاره کرد که به موضوعات شخصی مربوط است. به گوش فرادادن به صحبت های دیگران و شنیدن تجربیات دیگران، اما باید فراتر از این اقدام کنیم و آگاهی های فراوانی به جامعه بدهیم و واقعیت ها و تاریخ یکدیگر را بگوییم و به خصوص در کشور متنوعی مثل کشور ما.

اما این موضوع در مورد کشوری مثل یوگسلاوی نیز صادق است، جایی که واقعیت‌های متفاوتی وجود دارد. که همگی تاریخ مردمی که در آن سرزمین مشترک زندگی می‌کنند را می‌سازد و بکوشیم تاریخ یکدیگر را تا اندازه زیادی بپذیریم و از آن آگاه باشیم و به رنج‌هایی که مردم امروز و گذشتگان تحمل کرده‌اند احترام بگذاریم.

رئیس جمهور: یک چیز را مایلیم مشخصاً بگویم. رئیس. اول از همه من بسیار خوشحالم که شما اینجا هستید و من خوشحالم شما برای این موضوع اینجا هستید. به نظرم من و هیلاری وقت زیادی در مورد مسئله امریکایی‌های بومی گذاشته‌ایم و بارهبران بومیان امریکا و بیش از سایر سازمان‌ها و نهادها به این موضوع اهمیت داده‌ایم و برایش وقت صرف کرده‌ایم و با همه احترام، یکی از چیزهایی که به نظر من ما را در این کشور عذاب می‌دهد و ما را می‌کشد - و هنوز هم مشکل بزرگی است، مسامحه و فراموشی عمدی یا سهوی بخش‌هایی از حقیقت و واقعیت تاریخ بومیان امریکا در ایالات متحده نه نزد کودکان، بلکه نزد تصمیم‌گیران بلندپایه است.

و شما تقریباً هیچ‌کس را نمی‌توانید پیدا کنید که تفاوت یک قبیله را از دیگری بداند و تقریباً هیچ‌کس را نمی‌توانید پیدا کنید که بفهمد، بلکه بعضی از قبایل ثروتمند هستند، مثلاً به دلیل قمار، یا به دلیل روابط مؤثر و مقتدرانه، اما فقیرترین امریکاییان هنوز در میان جوامع امریکاییان بومی هستند و به نظر من این سلب قدرت، این سلب اختیار و استقلال و احترام به خود و اعتماد به نفس و توانایی انجام چیزهایی که یک قرن پیش آغاز شده بود. هنوز به شکل‌های کم‌رنگ‌تر امروز ادامه دارد.

و از دیدگاه من، من بسیار تحت تأثیر بسیاری از رهبران برگزیده قبایل بومی در سراسر امریکا قرار گرفته‌ام و فکر می‌کنم ما واقعاً کارهای بزرگی باید انجام دهیم تا از این نوع مسامحه‌های بی‌خطر - یا حتی مسامحه خطرناک - جلوگیری کنیم و این رابطه مؤثر و مطلوب را حفظ کنیم. ما باید بدانیم که چه می‌کنیم و از میراث گذشته چه چیزهایی باقی مانده است و در نتیجه به کودکان قبایل بومی امریکا همه چیزهایی که شایسته آن در آینده هستند بدهیم.

به نظر من این مسئله بزرگی است و فکر می‌کنم هنوز مسامحه باعث خشم و رنجش خواهد بود و از این که شما اینجا هستید متشکرم.

خانم لاول: خوب، این سؤال بعدی واقعاً به همین نکته‌ای که الان گفتید مربوط است.

خانم کلینتون: سؤالی جمجمه موت، ایلینون، نیویورک از آقای ویزل پرسیده‌اند: من به عنوان بخشی از تحصیلات زبان انگلیسی خودم سال‌ها فرصت داشته‌ام در مورد هولوکست فکر کنم. من نمی‌دانم اندرزهایی که شما امروز به جوانان امریکایی گفتید تا به آنان کمک کند تا بفهمند نژاد پرستی، تعصب و پیش‌داوری و پاکسازی قومی - نژادی همگی اشتباه هستند چیست، اما اینها چیزهایی هستند که امروز بسیار شایع و رایج هستند.

آقای ویزل: او، کافی است به صحبت شاهدان گوش کنیم - و به همین دلیل است که آنان اینجا هستند - تا به جوانان بگویند، ببین، این راه درستی نیست، این که تنفر نه تنها مخرب است، خود آدم هم با تنفر تخریب می‌شود. تنفر چه چیزی به بار می‌آورد؟ تنفر بیشتر! هیچ چیز خوبی در آن نیست.

و درس اصلی واقعاً در نتیجه این رفتارها نهفته است. اینها با کلمات آغاز می‌شوند و با شر و شرارت خاتمه می‌یابند. پس به فرزندانتان بگویید که باید آن را بدانند. این با کلمات آغاز می‌شود، اما بین کجا پایان

می‌یابد.

خانم لاول: خانم «اودت نایرامیلیمو» از روآندا اینجاست. این خانم به‌عنوان پزشک در کیگالی کار می‌کند و یکی از بازماندگان قتل عام روآندا است. «دکتر نایرامیلیمو»، می‌دانم حکایتی برای گفتن و سؤالی دارید که بپرسید.

دکتر نایرامیلیمو: متشکرم. آقای ویزل بری این که تجربیات خودتان را امروز در اختیار ما گذاشتید و از شما آقای رئیس جمهور و خانم کلیتون برای میزبانی امروز تشکر می‌کنم. همان طور که شنیدید من یکی از بازماندگان توتسی نسل کشی بزرگ در روآندا هستم. من تجربه دست اولی از ارزش واقعی بی‌تفاوت نبودن نسبت به بی‌عدالتی و بی‌رحمی در حق انسان‌ها دارم.

من و خانواده‌ام در تلاش بودیم که از کیگالی فرار کنیم. ما ماشین خودمان را برداشتیم اما برای اجتناب از راه‌بندان ماشین را رها کردیم و پای پیاده به سوی مرز بروندی روان شدیم. اما ما به مرز نرسیدیم. یک «موب» در باتلاق به ما حمله کرد. آنان خواهرم و خیلی آدم‌های دیگر را کشتند. ما سعی کردیم هر جا بتوانیم مخفی شویم و به فکر افتادیم به خانه من در کیگالی بازگردیم.

حالا، وقتی به گذشته فکر می‌کنم. یک مرد، یک سرباز سرنوشت ما را تعیین کرد. وی به منزل ما آمد، جایی که ما فقط منتظر کشته شدن بودیم. وی از ما ورقه هویت (کارت شناسایی) طلب کرد. شوهرم کارت شناسایی تقلبی «هوتو» بودن خودش و مرانشان داد - من کارت شناسایی «توتسی» خودم را از بین برده بودم. اما به دورغ گفتم که آن را روز قبل در بازار گم کرده‌ام. بعد او به ما نگاه کرد و تصمیم گرفت به ما کمک کند. وی ما را یکی یکی به محل امنی در یک هتل در شهر برد. و خانواده‌ام، شوهرم و بچه‌هایم به این شکل نجات پیدا کردند.

خیلی بعد، من این شانس را داشتم که بازگردم و از آن مرد تشکر کنم. بعد از او پرسیدم: چرا شما به ما کمک کردید؟ آیا شما نمی‌دانستید ما توتسی هستیم و وی گفت: بله من می‌دانستم که شما توتسی هستید. اما دیدم شما دارید می‌ترزید، به بچه‌هایتان نگاه کردم و دیدم چشمانتان از ترس لبریز شده است، پس چه طور می‌توانستم به شما کمک نکنم؟

سرانجام، شوهرم، بچه‌هایم و من زنده ماندیم. اما برخلاف بازماندگان هولوکست یهودی که به دیگر کشورها رفتند و به هر حال جایی داشتند که به آن پناه ببرند، بازماندگان روآندا در آن کشور باقی ماندند و با کشتگان خود روزی پس از روزی دیگر زندگی کردند.

حالا، سؤال من این است آقای ویزل: چرا دولت‌ها و افراد در سراسر جهان با بی‌تفاوتی خود در سال ۱۹۹۴ اجازه دادند نسل کشی در کشور من اتفاق بیفتد، اما امروز ادعا می‌کنند که نسبت به سرنوشت ما بی‌تفاوت نیستند؟

آقای ویزل: خانم، کاش پاسخی داشتم. اما ندارم. چرا ما این چنین خالصانه و نجیبانه در کوزوو مداخله کردیم؟ چرا در روآندا چنین نکردیم؟ من فکر می‌کنم شما بدانید آقای رئیس جمهور، من در شوراهای عالی دولت شما نیستم، پس علت واقعی را نمی‌دانم. شاید آقای برگر بهتر بدانند، به طور حتم از من بیشتر می‌دانند، اما یک چیز را نمی‌توانم درک کنم. یک چیز را می‌دانم - ما می‌توانستیم از آن کشتار پیشگیری کنیم. چرا چنین نکردیم. نمی‌دانم. شاید چون آن زمان چنین نکردیم، حالا این کار را می‌کنیم. این هم ممکن است. رئیس جمهور: به نظر من ما می‌توانستیم از بخش عمده آن جلوگیری کنیم. شما می‌دانید یک نکته گنج‌کننده

این است که کشتار در روآندا به طور عمده با جنگ افزارهای معمولی انجام شد. نه با اسلحه‌های کشتار جمعی مدرن و با این همه بیش از چند هفته طول نکشید.

و من مایلیم که به دیگران نیز فرصت دهیم سؤال‌هایشان را مطرح کنند. اما اجازه دهید. بگویم که من در مورد این مسئله خیلی فکر کرده‌ام - بیش از آن که بتوانید تصور کنید و مازمانی که در آفریقا بودیم به کیگالی رفتیم و با شماری از بازماندگان از جمله زنی که در جستجوی شوهر و شش فرزندش بود که همه به مرگ محکوم شده بودند و کشته شده بودند و وی به نحو معجزه آسایی زنده مانده بود و زندگی خود را وقف کمک به مردمی مثل شما کرده بود تا زندگیتان دور هم شیرین تر شود و به حال عادی باز گردد.

یکی از چیزهایی که به نظر من این تصمیم را باعث شد که در کوزوو و در نتیجه در یوسنی نیز وارد عمل شویم این است که ماسازوکار (مکانیسم) اجرایی این اقدام را داشتیم که منظورم اتحاد ملت‌ها و کشورها با هم حول محور ناتو است و یکی از چیزهایی که مامی کوشیم انجام دهیم همکاری با کشورهای دیگر آفریقایی در ماجرای است که «ابتکار عمل واکنش بحران آفریقا» نامیده می‌شود، جنایی که ما سربازان آمریکایی را گسیل می‌کنیم تا با همکاری دیگر کشورهای آفریقایی توان کار با ارتش‌های دیگر را یاد بگیرند و بتوانند چنین رویدادهایی را مهار کنند و با عجله و سریع هر بحرانی را خاتمه دهند.

فقط می‌توانم به شما بگویم که من تمام سعی خود را به عمل می‌آورم تا رویدادی مثل این هرگز در آفریقا اتفاق نیفتد. من فکر نمی‌کنم که ایالات متحده بتواند این موضع را بگیرد که ما فقط نگران این نوع چیزها اگر در اروپا اتفاق بیفتد هستیم. من این طور احساس نمی‌کنم و به نظر من ما دفعه دیگر مایلیم شاهد چنین الزاماتی برای مداخله در آفریقا نباشیم و در صورت نیاز هم سریع‌تر وارد عمل شویم.

خانم لاول: سؤال بعدی از آقای ویزل است اما واقعاً این سؤال ممکن است از همه شما باشد.

خانم کلینتون: آقای ویلیام هکنی از تامبول، تگزاس سؤالی پرسیده‌اند: چه کسی تعیین می‌کند که حقوق بشر واقعاً چیست؟ آیا فهرستی وجود دارد؟ (خنده حاضران) آیا حقوق بشر در نقاط مختلف جهان تفاوت دارد؟ و این سؤال بسیار خوبی است چون اغلب در خبرها و در سخنرانی‌ها از حقوق بشر برای مردم صحبت می‌کنند، اما اندکی و واقعاً خیلی از مردم جهان نمی‌دانند که یک اعلامیه جهانی حقوق بشر وجود دارد که ایالات متحده تدوین کرده است و به شدت از اندیشه و نظرات الینور روزولت تأثیر پذیرفته است. سؤال بسیار مهمی که همه ملل جهان دارند این است که حقوق بشر چیست؟

تا به امروز یک پاسخ کوتاه برای این سؤال وجود داشته است و آن این که ما اعلامیه جهانی حقوق بشر را اساس تعرف حقوق بشر می‌دانیم. اما شاید آقای رئیس جمهور و آقای ویزل مایل باشند مشخص‌تر و مفصل‌تر در مورد این موضوع صحبت کنند.

آقای ویزل: حقوق بشر امروزه به یک دین جدید در دنیای معاصر تبدیل شده است و من این را تحسین می‌کنم. به نظر من این وضع یکی از زیباترین چیزهایی است که امروزه اتفاق افتاده است و اگر ما در مورد آن فکر کنیم آقای رئیس جمهور این مسئله نوعی مسئولیت و وظیفه بر دوش می‌گذارد. که مسئله حقوق بشر را دقیق‌تر و ظریف‌تر بررسی کنیم. چرا؟ چرا. امروز این تعداد زیاد سازمان‌های حقوق بشر در جهان وجود دارد؟ نزدیک به ۲۰۰۰ و بیش از آن. بهترین این سازمان‌ها IRC است، که من هم عضو آن هستم و - «کمیسون و بخشش» است سازمان‌های خوبی وجود دارد. خوب، در دهه ۱۹۳۰ تعداد این سازمان‌ها ۱۰ سازمان بوده‌اند بیشتر. چرا امروز سازمان‌های مربوط به حقوق بشر این قدر زیاد شده‌اند؟

یکی از دلایل که گفتن آن غم‌انگیز است، این است که افراد ایمان و اعتقاد خود را به دولت از دست داده‌اند و می‌گویند چون دولت‌ها این کار را انجام نمی‌دهند، ما انجام می‌دهیم و بنابراین شما سازمان‌های غیر دولتی (NGO) زیادی دارید و افراد بسیار زیادی هستند، به خصوص از میان جوانان که به این سازمان‌ها می‌پیوندند. آنان می‌گویند ما این کار را می‌کنیم و هر جا که بروید آنها را آنجا می‌بینید. من به کامبوج رفته بودم. IRC را دیدم. من با آنان رفتم. هر جا که بروید این سازمان‌ها را می‌بینید و سازمان‌های بزرگی هم هستند.

خوب، حقوق بشر چیست؟ حقوق بشر در واقع، باز هم همان طور که گفتند یک اعلامیه جهانی حقوق بشر وجود دارد، که همین اواخر سالگرد تصویب آن را در پاریس جشن گرفتند؛ من آنجا بودم. این اعلامیه خیلی ساده است. دیگری دشمن من نیست! دیگری همپیمان من است، خویش من است و دوست من است و هر اتفاقی که بیفتد دیگران با من هستند. بدترین چیز این است که من حق ندارم هرگز نسبت به تحقیر و توهین به دیگران بی تفاوت باشم. تحقیر و پست شمردن انسان‌ها شاید بدترین چیزی باشد که می‌تواند اتفاق بیفتد.

یکی به علت فقر تحقیر می‌شود، یکی به علت بیماری، بی‌عدالتی و تعصب و بی‌کسی و بیچارگی. شما به AIDS توجه کنید به معنولیت‌های مختلف. ما نمی‌توانیم همه را نجات دهیم. ما حتی نمی‌توانیم به همه کمک کنیم. اما می‌توانیم سعی کنیم از جایی شروع کنیم، هر جایی که بشود و اولین وظیفه جلوگیری از تحقیر کردن توسط تحقیرکنندگان است.

رئیس جمهور: اجازه دهید من فقط یک نکته را بگویم - یک بخش دیگر از سؤال باقی مانده است. این مرد جوان سؤال بسیار خوبی پرسیدند. تنها چیزی که من می‌توانم بگویم این است که شما یک نسخه از اعلامیه جهانی حقوق بشر را بررسی کنید. آن را به دقت بخوانید - خواهید دید که در اعلامیه جهانی حقوق بشر یک نکته دیگر هم هست و آن این است که مردم در برابر دولت حقوق مشخصی دارند. مردم باید حق داشته باشند نظرات‌شان را بگویند. مردم باید حق داشته باشند با دولت مخالفت کنند. مردم حق دارند حزب تشکیل دهند و طبق مرام و مسلک خود زندگی کنند.

و آخرین سؤالی که شما پرسیدید یکی از مهم‌ترین سؤال‌هاست. آیا حقوق بشر از کشوری به کشور دیگر تفاوت دارد و واقعیت این است که تا اندازه‌ای بله تفاوت است، اما این اختلاف به دلیل آن نیست که مردم می‌توانند فرهنگ یا مذهب خودشان را رعایت کنند. برای مثال، چنان که زنان و دختران جوان را «طالبان» به اسم دین و فرهنگ در افغانستان لگد مال می‌کند و سرکوب می‌کنند. این اختلاف به دلیل آن است که کشورها باید آزاد باشند فراتر از تعاریف بنیادینی که انتخاب کرده‌اند بروند.

برای مثال، ما یک قانون «امریکاییان معلول جسمی» داریم که به نظر ما نمونه‌ای از اجرای حقوق بشر پایه است. پس ما نمی‌خواهیم - وقتی شما می‌گویید که حقوق بشر در همه کشورها یکسان است - اما این تفاوت هست که به ثروتمند بودن و دموکراسی کشورها بستگی دارد و به هر حال هر کشوری شیوه خاص خود را برای پیاده کردن حقوق بشر دارد و تا این محدوده ممکن است تفاوت‌های در اجرای حقوق بشر از کشوری به کشور دیگر وجود داشته باشد.

کشورها سازمان‌ها و مؤسسات فرهنگی و مذهبی متفاوت و مختلفی دارند، اما منظور کلی اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که هیچ کشوری نمی‌تواند انسانیت و حقوق انسان‌ها را نادیده بگیرد، که

می دانیم این وضع تا اندازه‌ای در کشورهای مختلف متفاوت است و به نوعی به فرهنگ و مذهب هر کشور مربوط می‌شود. این مهم‌ترین نکته‌ای است که باید بدان توجه شود، و به همین دلیل است که اعلامیه‌ای جهانی نیاز داریم.

خانم لاول: جودی کاتو، مدیر خانه سالمندان از مریلند که ساکنان خانه سالمندان وی را به عنوان مدیری لایق می‌شناسند و من می‌دانم که شما نگرانی‌هایی در مورد بی‌تفاوتی نسبت به زندگی در کشورمان دارید. مدیر کاتو: آقای رئیس جمهور، خانم کنیتون، آقای ویزل، خانم‌ها و آقایان، نمی‌دانم با چه بیانی بگویم که چه قدر هیجان زده و مفتخرم که اینجا هستم و در کنار رئیس جمهورمان و همسرشان که از هر دو آنان متشکرم.

آقای ویزل: در تأیید صحبت‌های شما در مورد بی‌تفاوتی می‌گویم که من نگرانی‌های زیادی در مورد خانواده‌های سالمندان دارم که مورد بی‌تفاوتی قرار می‌گیرند و نیازهای سالمندان مورد مسامحه و بی‌توجهی قرار می‌گیرد. مردم آنان را در خانه سالمندان تمیز و امن می‌گذارند و آنان را فراموش می‌کنند. مطالعات نشان می‌دهد که ارتباط نسل‌های مختلف با هم برای همه نسل‌ها بسیار مفید است. اما هر روز شاهد هستیم که سالمندانی که من با آنان کار می‌کنم منتظرند و منتظرند تا بچه‌ها و نوه‌هایشان را ببینند و هر روز نومیدتر می‌شوند. پس سالمندان هر روز تنها تر و افسرده‌تر می‌شوند. آنان احساس می‌کنند بی‌مصرف شده‌اند و بیشتر درون‌نگرا می‌شوند.

همچنان‌که پیشرفت‌های پزشکی و علمی باعث شده است عمر ما طولانی‌تر شود، ما باید نگران ادامه روند افزایش جمعیت سالمندان باشیم. بی‌تفاوتی و اهمیت ندادن به سالمندان اثر منفی بر زندگی شخصی و خانوادگی دارد. آقای ویزل، به نظر شما چه طور می‌توانیم این معضل خانوادگی فزاینده را برطرف کنیم؟ خانم کلینتون: این مسئله بسیار مهمی است چون ما هم داریم پیرتر می‌شویم و نوبت ما هم می‌رسد. (خنده حاضران)

آقای ویزل: در سرزمین مادری من احترام به سالمندان بسیار اهمیت دارد. من پدر بزرگی و مادر بزرگی داشتم - که برایم بسیار مهم بودند. من سالی دوبار آنان را طی تعطیلات ملاقات می‌کردم و این جشن بزرگی برایم بود و از نظر شخصی بسیار لذت می‌بردم. هر چند آنان در فاصله هفت کیلومتری شهر من زندگی می‌کردند، اما من فقط سالی دوبار آنان را می‌دیدم. من از دیدن آنان بسیار لذت می‌بردم، حتی بیش از مسافرت با هواپیمای کنکورده به پاریس. باور کنید، چیز دیگری بود.

امروز، چه اتفاقی می‌افتد؟ دانش همچنان پیشرفت می‌کند. فن‌آوری پزشکی پیشرفت‌های بزرگی کرده است. طول عمر مردم بیشتر شده است. اما همچنان‌که آنان طولانی‌تر زندگی می‌کنند، ما آنان را دور می‌اندازیم. در بهترین حالت، ما آنان را به فلوراید می‌فرستیم. در بهترین حالت (خنده حاضران). ما نمی‌خواهیم آنان را ببینیم. من سال‌های سال پدر بزرگم را پیش خودم در منزل مان نگه داشتم.

ما چه باید بکنیم؟ به نظر من ما باید به کودکانمان یاد بدهیم که به سالمندان احترام بگذارند. اما اگر قدرت داشتم کمیته‌ای تشکیل می‌دادم که بچه‌های کودکانمان را تقریباً هر ماه به خانه سالمندان ببرند و به کودکان بگویند که با خود یک ضبط صوت کوچک بیاورند و کودکان با سالمندان صحبت کنند، از آنها بخواهند داستانی تعریف کنند یا آوازی بخوانند. این کار برای هر دو طرف خوب است - برای کودکان از این نظر خوب است که چیزهایی در مورد آینده یاد می‌گیرند و برای سالمندان از این نظر خوب است که تجربه

گذشته خود را به جوانان می آموزند. کافی است کمی قوه خیال خود را به کار گیرید و البته مهربان و دلسوز هم باشید.

خانم کلینتون: این سؤال از ماری ژان هالیارد، از اورلاندو، فلوریدا، از آقای ویزل پرسیده شده: من تازه کتاب «شب» شما را خوانده‌ام که اولین کتاب از سری سه گانه کتاب‌های شماست. نوه دختری من ۱۲ ساله و کلاس ششم است. وی دختر روشنی است و معلمش به او توصیه کرده است که کتاب «شب» شما را بخواند. به نظر من هر کسی باید این کتاب را بخواند، اما نه در این سن کم. من با خواندن این کتاب دچار کابوس می‌شدم و باید بگویم ۶۲ ساله هستم. این که شما چه طور زنده ماندید و دیوانه نشده‌اید معجزه است. به نظر شما در چه سنی بهتر است بچه‌ها کتاب‌های شما را بخوانند؟

آقای ویزل: واقعاً سن مطرح نیست. نمی‌دانم چندی چند ساله بود که این کتاب را خواند - ۱۲ ساله بود، شاید وقتی که به شما گفت - او واقعاً تنها کسی بود که به شما گفت کتاب‌های مرا بخوانید. (خنده حاضران). درباره این موضوع واقعاً والدین یا معلمان باید تصمیم بگیرند و در حقیقت خود کودکان نیز باید تصمیم بگیرند. کودکان باید ما را راهنمایی کنند. نباید بچه‌ها را وادار کرد که چیزی درباره «هولوکست» بخوانند. نباید این کار را بکنیم. خود بچه باید تصمیم بگیرد. بالاخره روزی بچه خواهد پرسید که «هولوکست» چیست و واقعاً چه اتفاقی افتاده است. اینجا است که ما باید آماده باشیم. که کتاب، حتی کتاب‌های دیگری به او معرفی کنیم و جوابش را بدهیم. اما پیش از آن که خود بچه پرسد بهتر است توصیه‌ای نکنیم. چون اثر معکوس دارد. بچه از خواندن این نوع کتاب‌ها رنجیده و خشمگین و متنفر خواهد شد و چرا بچه‌ها را از خواندن این کتاب‌ها متنفر کنیم؟

خانم لاول: مایلم خانم «عزیزه الهبری» را به شما معرفی کنم که استاد رشته حقوق در دانشگاه ریچموند هستند. ایشان همچنین بنیانگذار و رئیس «کوراما»^۱ هستند که نهاد حقوقی زنان مسلمان در زمینه حقوق بشر است.

استاد الهبری: آقای ویزل از شما برای بحث عمیقی که در مورد ماهیت و پیامد بی تفاوتی داشتید متشکرم. در کوزوو، کشور ما تصمیم گرفت که برای آرمان‌هایش در برابر بی‌عدالتی ایستادگی کند و برای حقوق بشر فرد فرد جمعیت آنجا، نه حتی برای منافع خودش مداخله نماید. این کار به مدد رهبری دلیرانه رئیس جمهور ما ممکن شد. که از مسامحه اجتناب کرد حتی با وجوی که وی در سال بسیار دشواری از نظر سیاسی قرار داشت.

من از شما آقای رئیس جمهور برای شجاعت و بی‌باکی شما تشکر می‌کنم و من از شما خانم کلینتون برای علاقه و افری که در تلاش‌های امداد رسانی داشتید سپاسگزارم.

آقای ویزل، آقای رئیس جمهور و خانم کلینتون، به عنوان افرادی مؤمن و معتقد شاید شما نیز با این نظر نویدکننده من موافق باشید که بسیاری از شرارت‌ها و خشونت‌ها در این جهان به نام دین انجام می‌شود. هر سه دین ابراهیمی - اسلام، مسیحیت و یهودیت - درس عشق، مهربانی و بخشش به مردم می‌دهد. اما هر سه این ادیان نیز به عنوان ابزاری برای سرکوب و ستم و آزار دیگران استفاده می‌شود.

هم مسلمان و هم یهودیان معتقدند که نجات زندگی یک انسان مثل نجات زندگی همه انسان‌هاست. مسیحیان معتقدند که حتی باید به دشمنان نیز عشق بورزی. با این همه، تا زمان رویدادهای اخیر در کوزوو،

1. Qura/ma).

جهان پر از بی تفاوتی عمیق نسبت به رنج مسلمانان به خصوص آزار و اذیت زنان و کودکان در بخش های مختلف جهان بود.

باین سابقه شرم آور، آدم تعجب می کند که پس اصول ابراهیمی ما در جهان امروز به کجا رفته اند؟ مهم تر از آن، چگونه می توانیم به کودکانمان یاد بدهیم که جهانی پر از صلح و صفا و امن بسازند تا به ارزش های اعتقادی ما نیز نزدیک تر باشد؟

آقای ویزل: پیش از پاسخ دادن - «الن» چند دقیقه دیگر وقت داریم؟

خانم لاول: وقت داریم.

آقای ویزل: وقت داریم؟ بسیار خوب. خیلی خوب. آنچه که شما گفتید، البته صحیح است، اما بعضی از ادیان کمتر از دیگران چنین کرده اند. مرا ببخشید، اما دین یهود یک دین است و شاید به علت شرایط اجتماعی و سیاسی و تاریخی ما برای ۲۰۰۰ سال حتی قدرت نداشتیم دین خود را تبلیغ و تحمیل کنیم، یا از طرف دین خودمان و به نیابت تاز دین صحبت کنیم و - ما این کار را نکردیم ما نمی توانستیم و شاید نمی خواستیم.

حالا، به طور کلی، مشکلی که با دین داریم این است که چه موقع متعصب می شود. مثل هر چیز دیگر، ملی گرایی شاید خوب باشد، میهن پرستی شاید خوب باشد، اما اگر از حد بگذرد دیگر تعصب است و تعصب درست همان چیزهایی که شما گفتید به بار می آورد - کشتار، خشونت و نفرت - چون کسی که به خدا اعتقاد دارد معتقد است که فقط خودش کلام و منظور خدا را شنیده و درک کرده و فقط خودش حق دارد از طرف خدا و به نمایندگی خدا صحبت کند و فقط او می داند که خدا چه می خواهد و فقط او قدرت دارد، به همین دلیل حق دارد اعتقاداتش را به دیگران تحمیل کند. به عبارت دیگر، این شخص متعصب می خواهد زندانیان همه ما باشد. آنان دوست دارند ما زندانیان آنان باشیم. آنان واقعاً دوست دارند خدا زندانی آنان باشد.

به همین دلیل، من معتقدم یکی از مهم ترین وظایفی که ما امروز داریم مبارزه با تعصب و تعصب گرایی است. مهم ترین تهدید واقعی سده بیست و یکم، آقای رئیس جمهور و هیلاری، تعصب است. تصور کنید تعصب با قدرت ترکیب شود، چه خواهد کرد؟، در بعضی کشورها در گذشته چه کرده است؟ - شما واقعاً طالبان و ایرانیان را می بینید. قدرت اتمی را تصور کنید، قدرت جنگ افزارهای میکروبی و بیولوژیک را تصور کنید. پس ما باید با تعصب مبارزه کنیم.

چه طور باید این کار را کرد؟ من فقط کلمه را می شناسم. من معلم هستم. به نظر من جواب هر چه باشد، آموزش یکی از بخش های مهم آن است.

رئیس جمهور: مایلیم دو مشاهده و تجربه ای که خودم در این زمینه داشته ام را اگر بتوانم ارائه دهم.

اول از همه، به نظر من یکی از امیدوارکننده ترین نشانه هایی که من در برخورد با مسئله تعصب مذهبی در چند سال گذشته دیده ام حمایت و پشتیبانی گسترده یهودیان امریکا و سراسر جهان از جمعیت مسلمان بوسنی و کوزوو است. به نظر من این پاسخ همه مسائلی نیست که در مورد جزئیات قطعنامه بین اسرائیلی ها و فلسطینیان مطرح است. این موضوع همه مسائل را حل نمی کند، اما همه می بینند که این چیز خوبی است. به نظر من جامعه یهودیان امریکا شاید خونگرم ترین و مشتاق ترین جامعه ای بود که اول از همه از مداخله ایالات متحده در کوزوو حمایت و پشتیبانی کرد و به نظر من ما باید به این نکته به عنوان یک تحول مثبت و خوب بنگریم.

دوم آن که، به نظر من این مسئله بر خورد «طالبان» با زنان و کودکان افغانی مخالفت جامعه مسلمانان را در سراسر جهان برانگیخته و این مسلمانان معتقدند که می‌توانند این حرف‌ها را بزنند و با طالبان مخالفت کنند و این مخالفت خیانت به اعتقادات و دین آنان نیست. به نظر من این چیز خوبی است.

حالا، مایلیم به دو نکته دیگر اشاره کنم. یکی آن که من با «الی» در این مورد موافقم. من با آموزش موافقم، اما آموزش برای چه؟ نواغ زیادی وجود دارند که مستبد هم هستند. آنچه که مسلم است این است که ما باید آموزش بدهیم.

به نظر من، هر یهودی خوب، هر مسیحی خوب و هر مسلمان خوب اگر معتقدید که عشق ارزش محوری دین است. شما باید از خودتان بیرسید، چرا چنین است؟ دلیلش این است که ما خدا نیستیم، ما ممکن است اشتباه کنیم. همه ما - من شاید در مورد مسائلی که امشب از آنها پشتیبانی کردم اشتباه کنم. این فقط زمانی است که فهمیدید که شما هم ممکن است اشتباه کنید، یا به قول «سنت پل» ما از پشت عینک تیره به جهان و دیگران بنگریم، این که ما فقط بخشی از واقعیت را می‌دانیم، این که شما می‌توانید به دیگران آزادی عمل بیشتری بدهید.

و به نوعی، یک یا دو عقیده مذهبی اصلی که در کتاب مقدس ادیان نیز آمده است، در کتاب مقدس یهودیان، در کتاب قرآن مسلمانان و کتاب مسیحیان را باید در یک مجموعه کوچک جمع کرد و در سراسر جهان نشر داد - تا به نوعی تبلیغ تواضع و فروتنی بین آدمیان باشد، اگر لطف کنید و این کار را بکنید بسیار جالب خواهد بود. در غیر این صورت هرگز به جایی نمی‌رسیم.

نکته دیگری که می‌خواهم اینجا اشاره کنم این است: خیلی از افرادی که مطالبی را به نام دین می‌گویند شوخی می‌کنند. آنان خوب می‌دانند که با دین نمی‌توانند کاری جز این بکنند. آنان دنبال قدرت و سیطره هستند و می‌کشند تا دیگران را تحت اختیار بگیرند و وقتی کسی ایمان و عقیده ما را هدف می‌گیرد و از آن استفاده می‌کند، ما مجبوریم در برابرشان مقاومت کنیم و این را بگوییم و این دشوار است، اما ما مجبوریم و باید چنین کنیم.

خانم کلینتون: من در تأیید همین بحث می‌خواهم صحبت کنم، چون به نظر من این نکته که اگر به دین خود معتقد هستید یا به عقیده‌تان ایمان دارید باید ایستادگی کنید و صحبت کنید بد توضیح داده شده و بد استفاده شده و موضوع مهمی است که باید روشن شود.

چون اگر کسی به اعتقادات محوری ادیان توحیدی بزرگ بنگرد، شباهت‌های بسیار زیادی بین آنها وجود دارد که شما هم اشاره کردید. نقش ایمان در زندگی ما، مفهوم و معنی عشق، رابطه ما با خدا و رابطه ما با یکدیگر و وظیفه‌ای که ایمان ما بر دوش ما می‌گذارد و برای ما ایجاب می‌کند و آنچه که اغلب اتفاق می‌افتد چیزی است که ما امشب از آن صحبت می‌کنیم و بیشتر جنبه سیاسی دارد، همچنین درباره موضوع‌هایی مذهبی - این که وقتی زمان ایستادگی است ما اغلب می‌گوییم که خوب اینان کمی افراطی یا این مسلمانان افراطی حرفی بزنم، چون بعد شاید آنان برگردند و بگویند که من یک مسیحی خوب، یا یک یهودی خوب یا یک مسلمان خوب نیستم.

و به نظر من فرصت بسیار خوبی در این سده بعدی برای مردم مؤمن و معتقد وجود دارد - به خصوص برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان - تا با هم بیشتر جمع شوند و با هم بیشتر صحبت کنند و بر ضد تعصب هر جا که دیدند متحد و هم صدا شوند.

بعید به نظر می‌رسد که در کتب مقدس، عهد عتیق، عهد جدید یا در قرآن حمایتی از سوءاستفاده از قدرت بر ضد مردم که دین یکسانی دارند یا حتی ندارند بتوان یافت. با این همه، ما این را در صدایی مشترک نمی‌شنویم که بر ضد همدیگر موضع‌گیری کنند و یکی از تلاش‌های بیل و من این بوده است که بگوئیم طی یک سال و نیم گذشته به مردم کشورمان و مردم سراسر جهان و به خصوص به مردم با ایمان و معتقد جهان بگوئیم که مخاطرات بی‌تفاوتی را بفهمند بشناسند و بپذیرند و در برابر عدم تساهل ایستادگی کنند و هر چه قدر می‌توانند گفتگو کنند.

بنابراین نکته بسیار مهمی بود که اشاره کردید و در سال‌های بعدی اهمیت آن بیشتر خواهد شد و به نظر من اکنون یک فرصت واقعی برای سه دین بزرگ الهی وجود دارد تا جبهه‌ای متحد در برابر تعصب تشکیل دهند.

رئیس جمهور: مایلیم به یک نکته دیگر اشاره کنم که به نظر من در تماس‌های بین غرب و کشورهای اسلامی، به طور کلی بسیار اهمیت دارد - و می‌خواهم از ایران به عنوان مثال استفاده کنم.

شاید مردم ایران آموخته باشند که از ایالات متحده یا غرب متنفر باشند و به ما اعتماد نداشته باشند، به این دلیل که ما کافر و بی‌ایمان هستیم و به همین دلیل، برای ما بسیار آسان است که عصبانی شویم و به همین شیوه واکنش نشان دهیم. اما به نظر من این نکته مهم است که درک کنیم که ایران به سبب اهمیت ژئوپولیتیکی (جغرافیای سیاسی) طی دوران گذشته مورد تجاوز و سوءاستفاده ملل غربی مختلف قرار گرفته است و به نظر من بعضی وقت‌ها این مهم است که به مردم بگوئیم، ببینید شما حق دارید که به خاطر کارهایی که کشور من یا فرهنگ من یا دیگران که امروز هم پیمان ما هستند طی ۵۰ یا ۶۰ یا ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال گذشته در کشور شما کرده‌اند خشمگین باشید. اما این تفاوت دارد با این که بگوئید ما کافر هستیم و بی‌ایمان هستیم و شما برگزیده خدا هستید.

بنابراین، بعضی وقت‌ها اگر به مردم بگوئید که شما حق دارید، اما دلیلی که شما می‌آورید اشتباه است، به حرف شما گوش خواهند داد. پس باید راهی برای گفتگو پیدا کنیم - و زمانی که با کسانی گفتگو می‌کنید که دشمن شما بوده‌اند، مثلاً در کشوری مثل ایران که اغلب نگران استقلال خود و تمامیت کشورش بوده است، انکار تمام عیار گذشته راه درستی برای آغاز رابطه و گفتگو نیست.

پس به نظر من در حالی که در برابر ناشکیبایی‌های مذهبی گفتگو می‌کنیم، باید به حرف‌های دیگران گوش کنیم تا راه‌های ممکن بیابیم که به مردم نشان دهد بعضی از ترس‌های آنان، یا بعضی از عصبانیت‌های آنان، یا بعضی از گلایه‌ها و شکایت‌های تاریخی آنان مشروع بوده است و بعد بگوئیم دلایل دیگر را رها کنید، حالا، آیا می‌توانیم آینده مشترکی پی‌ریزی کنیم؟ به نظر من این بسیار اهمیت دارد. بعضی وقت‌ها فکر می‌کنم ما در ایالات متحده و به طور کلی در فرهنگ غرب از انجام این کار طفره می‌رویم و خوش‌مان نمی‌آید. اما اگر خواهان یک سازش و همکاری پایدار هستیم باید چنین کنیم.

خانم کلینتون: اما من این راهم باید اضافه کنم. این چیزی است که ما باید در مورد آن خیلی صحبت کنیم...

رئیس جمهور: شما می‌توانید بگوئید ما از این موضوع ناراحت هستیم. (خنده حاضران)

خانم کلینتون: آیا این کل تاریخ است و چیزی است که ما آن را حس می‌کنیم اما نمی‌توانیم به طور مستقیم بیان کنیم؟ می‌دانید، گاهی وقتی بیل و من با مردم کشورهای دیگر در اینجا گفتگو می‌کنیم، یا به خارج می‌رویم، پایان هر روز در مورد اتفاقاتی که افتاده و یادداشت‌های تجاری و مطالبی که شنیده‌ایم صحبت

می‌کنیم و اغلب از این که گفتگوها با مردم دیگر کشورها و دیگر فرهنگ‌ها چه قدر متفاوت بوده است متعجب می‌شویم.

یادم می‌آید از یک همسر رئیس جمهور کشوری پرسیدم که نمی‌دانم به بعضی چیزها در پایتخت آن کشور چه می‌گویند و وی شروع کرد در مورد جنگ‌های صلیبی صحبت کند. (خنده حاضران) و نیم ساعت بعد ما در قرن هیجدهم بودیم (خنده حاضران) و برای امریکایی‌ها درک این موضوع دشوار است - ما اغلب متهم می‌شویم که به تاریخ خود اهمیت نمی‌دهیم و در مورد آن چیز زیادی نمی‌دانیم و بیشتر در مورد حال و آینده صحبت می‌کنیم. برای ما بسیار دشوار است که این واقعیت را درک کنیم که تاریخ با مردم شکل گرفته است و در مورد مردم است.

و این موضوع دشواری است - و بیل می‌گوید ما باید درک کنیم که مردم از کجا آمده‌اند، اما ما باید به نوعی بفهمیم که چه طور شرایطی ایجاد کنیم که در آن مردم بتوانند از زکام تاریخی‌های یابند که به آنان امکان دهد که حال و آینده بهتری بسازند. فقط پس از یافتن یک نقطه اتکا شما می‌توانید خود را از زحمت مرافعه دوباره، یا زندگی دوباره یا منازعه دوباره با گذشته نجات دهید و خوب چه طور می‌توانیم در این جبهه نیز به پیش رویم؟

آقای ویزل: یک نکته را فراموش کردیم. یک نکته خنده‌دار را (خنده حاضران). شوخی را. بهترین جواب تعصب‌گرایی شوخی است. آدم متعصب شوخی بلد نیست (خنده حاضران).

خانم لاول: می‌خواهم «آتیو دسوسا» را به شما معرفی کنم. وی دانشجوی دانشگاه مریلند است. وی در سن ۱۰ سالگی از ترینیداد به امریکا آمده و به مدت ۴ سال در برنامه «آوردن درس‌ها به خانه» شرکت داشته است.

آقای دسوسا: متشکرم. عصر بخیر آقای رئیس جمهور، خانم کلینتون و آقای ویزل. سؤال من امروز این است - چون من اهل ترینیداد هستم و از ۱۰ سالگی اینجا بوده‌ام، پس بیشتر زندگی‌ام را تا به امروز در این کشور بوده‌ام و فرصت داشته‌ام که زندگی در این کشور را، نخست به عنوان یک مهاجر و دوم به عنوان یک امریکایی آفریقایی تبار که اینجا زندگی می‌کند تجربه کنم. سؤال من این است: با توجه به افزایش مهاجرت و مهاجران به این کشور در تاریخ معاصر و همان طور که می‌بینیم، در چند سال آینده اقلیت‌های امریکا به زودی به اکثریت این کشور تبدیل خواهند شد. آیا می‌توانیم به یک جامعه جهانی از نظر اجتماعی و اقتصادی دست پیدا کنیم؟ و اگر چنین است. چه طور رهبران و دوم جوانان می‌توانند به این روند کمک کنند؟

آقای ویزل: حرف‌های شما را شنیدم و... وقتی من به این کشور آمدم از شما بزرگ‌تر بودم، اما من به عنوان پناهنده، به عنوان یک نفر بی‌خانمان به امریکا آمدم و حالا اینجا هستم. به نظر من داستان زندگی من موضوع جالبی برای داستان نویسان خواهد بود. می‌توانید تصور کنید که من از کجا آمده‌ام و حالا اینجا هستم در کاخ سفید در کنار رئیس جمهور امریکا. ۵۰ و اندی سال پیش من ویزای هیچ کشوری نداشتم - و ۶۰ سال پیش من در کشوری بودم که حتی انسانیت را قبول نداشتند. اما حالا من اینجا هستم. وقتی من به این موضوع فکر می‌کنم، همیشه متعجب می‌شوم - و احساس قدردانی نسبت به این ملت دارم و نسبت به انسانیتی که اینها از خودشان نشان دادند.

من به آنچه باید تدریس کنیم فکر می‌کنم - باز هم، آموزش - مردم ما غریبه‌ها را پذیرا شدند، غریبه‌هایی که دیگر غریبه نیستند و به آنان به چشم رسولانی و پیغام‌آورانی می‌نگرند که داستان‌ها، درس‌ها و خاطرات

بسیاری دارند و همه نوع تجربیاتی دارند که ما نداشته‌ایم. اما ما آنها را می‌پذیریم و مال خود می‌کنیم. این موضوع همان ارتباط است، که به مفهوم آموزش است. من دوباره و دوباره به این موضوع باز می‌گردم - ما باید آموزش دهیم. من راه دیگری نمی‌شناسم. آموزش، که باید از کودکان آغاز شود و پس از آن دبستان و بعد در دانشگاه و پس از آن از طریق رسانه‌ها ادامه یابد. به نظر من رسانه‌ها اغلب فراموش می‌کنند که وظیفه شان آموزش خوانندگان نیز هست. این آموزش است. هیچ چیز دیگری را نمی‌توان با آموزش جایگزین کرد.

رئیس جمهور: من فقط می‌خواهم دو نکته را بگویم. اول از همه به نظر من مادر عصر جهانی شدن زندگی می‌کنیم. عصری که چه بخواهیم و چه نخواهیم تماس‌های اقتصادی و فرهنگی ما از مرزهای ملی فراتر می‌رود. این در واقع چیز بسیار خوبی است که در سده آینده هیچ اکثریتی از گروه قومی و نژادی وجود نخواهد داشت.

اما باید یک نکته دیگر را هم از قبل بگویم، ما شمار زیادی امریکایی، آفریقایی تبار داریم که می‌آیند و اینجا نبوده‌اند - نسل‌های مستقیم برده‌ها، اما دیگران می‌آیند، مثل شما که از کارائیب آمده‌اید و پیش از آن که ما شمار زیادی هیسپانیک داشته باشیم. صدها سال پیش، ایرلندی‌ها به این کشور مهاجرت کردند و با آنان طوری رفتار شد که گویی گروه نژادی متفاوتی هستند. به هر حال ما همیشه این تنش‌ها را داشته‌ایم. اما به نظر من ما اگر بتوانیم یاد بگیریم به موازات مرزهای مذهبی و نژادی خودمان با همدیگر زندگی کنیم و به تفاوت‌هایمان احترام بگذاریم، این برای سده بیست و یکم چیز خوبی است. این هدف در چارچوبی که پیش از این گفتم میسر خواهد شد، یعنی تار و پودی مشترک از ارزش‌های مشترک و فرصت‌های مشترک، که به نظر من در سده بیست و یکم دستاورد بسیار خوبی خواهد بود. به نظر من این مسئله امریکارا قوی‌تر خواهد کرد، نه ضعیف‌تر. پس من منتظر این خواهم ماند.

نکته دوم که مایلم بگویم این است که ما به دنبال این هستیم که راهی جامع‌تر برای برقراری مشارکت اقتصادی و آموزشی در توزیع و تشریک ثروت و تشریک دانش بین همه گروه‌های نژادی و قومی بیابیم. راه آسانی برای رسیدن به این هدف وجود ندارد. اما من مطمئن هستم - و شاهد آن هستم که همکار شما آقای سیلور، بیرون از اینجا چه قدر زیاد در زندگی خود در مورد این موضوع فکر و کار کرده است - به هر حال من مطمئن هستم که پایین آوردن استاندارد و سطح زندگی مردمی که از کشورها و مناطق فقیر به اینجا می‌آیند چاره کار نیست.

به نظر من باید سطح زندگی مردم مهاجر را افزایش داد و منابع مالی زیادی در کمک به این مردم برای رسیدن به سطح زندگی مطلوب تخصیص دهیم و بعد این که ما باید در همه همسایه‌ها، در هر اردوگاه و شهرک بومیان امریکا و هر منطقه روستایی انگیزه ایجاد کنیم تا در جاهای دیگر هم فعالیت اقتصادی داشته باشند. این را هرگز نمی‌شود به طور کامل انجام داد، اما خیلی کارها می‌توان انجام داد و اگر کار آموزشی و اقتصادی خوبی در این زمینه انجام ندهیم، نخواهیم توانست از مزایا و منافع زیادی که از تفاوت‌هایمان ناشی می‌شود بهره‌مند شویم.

خانم کلینتون: به نظر من، علاوه بر کارهای آموزشی و اقتصادی که ما باید به عنوان یک جامعه انجام دهیم، که واقعاً روش‌های مهمی هستند که به مردم امکان می‌دهد با صلح و صفا با هم و در کنار هم زندگی کنند، کارهایی هم هست که ما خودمان به طور فردی می‌توانیم انجام دهیم و اغلب در گفتگوهای مثل امروز،

بعضی‌ها با خود فکر می‌کنند خوب. من که مدیر مدرسه نیستم، یا من که حتی بچه مدرسه‌ای ندارم، من که باید سرم به کار خودم باشد. من که نباید نگران ارتقای فرصت‌ها برای دیگران باشم. پس واقعاً هیچ کاری وجود ندارد که من انجام دهم و در واقع به نظر من خیلی کارها هست که افراد می‌توانند انجام دهند.

یکی از نتایج «قانون نژادی رئیس جمهور» این است که ما باز هم یادآوری کردیم که مردم زمان زیادی با دیگران که شبیه آنان نیستند صرف نمی‌کنند.

ما واقعاً به اطراف کشور مسافرت کردیم و با مردمان زیادی گفتگو کردیم و از آنان پرسیدیم: چند نفر از شما تا به حال در منزل کسی که با او تفاوت نژادی دارد غذا خورده است؟ و افراد کمی به این سؤال پاسخ مثبت دادند. ما می‌گوییم: چند نفر از شما در یک پروژه مشترک با کسی که از نژاد دیگری است کار کرده است؟ چند نفر از شما به عبادتگاه کسی که دین متفاوتی با شما دارد رفته است؟

پس راه‌های متعددی وجود دارد که به طور فردی بتوانیم تلاش کنیم موانع بی‌تفاوتی و مغایرت‌های فرهنگی و نژادی را بشکنیم و اینها چیزهای بزرگی نیستند. اما یاد می‌آید زنی که رئیس کارمندان من بود مرا بسیار تحت تأثیر قرار داد. وی یک امریکایی آفریقایی تبار به نام «مگی ویلیامز» بود، که روزی برایم تعریف کرد. مادرش که معلم بود در مدرسه با یک معلم سفید پوست دوست شده بود و آنان الگوی چنین رفتاری بودند که امروز از آن صحبت شد. آنان برای شام به منزل یکدیگر می‌رفتند و این چیز ساده‌ای است اما بعضی مردم یکدیگر را برای انجام چنین کاری مسخره می‌کنند.

و «مگی» گفت: می‌دانید. خانواده‌ام نمی‌خواستند بروند، مادر ما را وادار می‌کرد به خانه دوستش برویم. ما تا پیش از آن به منزل هیچ سفیدپوستی نرفته بودیم و نمی‌دانستیم چه چیزی آنجا منتظر ماست. وی می‌گفت این آغاز شکسته شدن بسیاری از کلیشه‌های ذهنی من بود.

خوب همه سفیدها نسبت به سیاهان چنین احساسی ندارند. این چیزی است که سیاهان نسبت به سفیدها احساس می‌کنند. این چیزی است که هیسپانیک‌ها از انواع مختلف در مورد یکدیگر احساس می‌کنند. ما می‌توانیم گروه به گروه موضوع را بررسی کنیم و هر چه بتوانیم این موانع را بیشتر بشکنیم، شما می‌توانید به فرزندان و جوانان خود بگویید. دیگر لازم نیست مثل همه باشید. مردمانی هستند که شاید شما از زندگی آنان خوش‌تان نیاید، اما شما باید به همه احترام بگذارید. بعد از این شما احساس خواهید کرد که آن شخص در ست حق داشته که به باورهایش معتقد بماند و در امریکا مثل شما جا دارد و این نوعی آموزش است، که حتماً نیازی به کلاس درس ندارد. اما رفتاری که در خانه داریم و رفتاری که در برخورد با سایر ادیان داریم واقعاً برای نحوه عملکرد ما با این موضوع در آینده اهمیت دارد.

خانم لاول: خوب حالا در پایان ما صحبت‌های پدر «درو کریستین سون» را خواهیم شنید که یکی از اعضای هیئت مدیره «مرکز الهیات و ودستوک» در دانشگاه جورج تاون و رئیس کنفرانس کاتولیک ایالات متحده هستند.

پدر کریستین سون: آقای رئیس جمهور، خانم کلینتون برای این «غروب هزاره» شگفت‌انگیز شما ممنونم و متشکرم از این سمینار فوق‌العاده و امیدوارم زمانی که کاخ سفید را ترک کردید هر دو شما به شغل تدریس و معلمی مشغول شوید. چون شما معلم‌های فوق‌العاده‌ای هستید.

آقای ویزل: از شما سپاسگزارم که ما را در دانش خود شریک کردید و یک بار دیگر امروز اینجا شهادت دادید. در پایان صحبت‌هایتان. آخرین جمله شما ورود به هزاره جدید با امیدهای فوق‌العاده بود. سؤالی که من از

هر کدام از شما دارم این است که با توجه به خونریزی‌ها و رفتار غیرانسانی که مادر این سده شاهد آن بودیم و حتی به طور نامنتظره‌ای در این دهه دیدیم. چه طور امیدهای فوق‌العاده‌ای را به ما بشارت می‌دهید؟ و این امیدها از کجا ریشه می‌گیرند؟

آقای ویزل: این از نومیدی و بیچارگی ریشه می‌گیرد. «آلبرت کامو» فیلسوف فرانسوی می‌گوید وقتی هیچ امیدی نیست، باید آن را ایجاد کنیم و حالا هیچ امیدی نیست.

در واقع امید به چه چیز؟ امید به ایمان، فرهنگ؟ آیا می‌دانید بر سر در «آشویتز» چه نوشته بود، "Arbeit Macht Frei" یعنی کار آزاد، که «کار» معروف آنان بود. می‌دانید این حرف‌ها از کجا آمده بود، از ذهن هگل، فیلسوف بزرگ، یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه آلمان، هگل.

«خوب چرا؟ ما چرا باید حرف‌های آنان را باور کنیم؟ رهبران، فرماندهان و نظامیان آلمانی، همه آنان، یا خیلی از آنان دست کم دانشگاه رفته بودند و مدرک دانشگاهی داشتند و بعضی از آنان مدرک دکترا یا فوق لیسانس داشتند. این فرهنگ است؟ این آموزش است؟ برای چه؟ و ما این امیدواری را می‌دهیم چون هیچ امیدی وجود ندارد و ما باید آن را ایجاد کنیم. همه‌اش به ما بستگی دارد.

اما چون این سؤال آخر است، دوست ندارم آن را جواب دهم. در عوض مایلم داستانی برایتان نقل کنم. پس برایتان قصه‌ای می‌گویم (خنده حاضران)، داستان مربوط به این است، چه طور واقعاً با بی‌تفاوتی مبارزه کنیم و این که درک کنیم که بی‌تفاوتی را چیزی متعلق به خودمان بدانیم و مصمم شویم که خودمان از درون با آن مبارزه کنیم.

داستانی این است که روزی روزگاری امپراتوری بود و امپراتور شنید که در قلمرو امپراتوری وی مردی خرمدند زندگی می‌کند که قدرت‌های اسرارآمیزی دارد. آن مدد همه قدرت‌های جهان را داشت. او می‌دانست موقعی که باد می‌وزد چه پیام‌هایی را از کشوری به کشور دیگر می‌برد. وی ابرها را می‌خواند و می‌دانست که ابرها طرح خاص و مفهومی خاص دارند و او مفهوم این طرح‌ها را می‌دانست.

وی به صدای پرندگان گوش می‌داد و زبان پرندگان را می‌فهمید و می‌دانست جیک جیک پرنده‌ها حامل پیامی است و امپراتور می‌دانست که مردی وجود دارد که می‌تواند فکر دیگران را بخواند. امپراتور گفت می‌خواهم این مرد را ببینم. مرد را پیدا کردند و نزد امپراتور آوردند. امپراتور از مرد پرسید: آیا این واقعیت دارد که شما می‌توانید ابرها را بخوانید؟ بله عالی جناب. آیا این واقعیت دارد که شما زبان پرندگان را می‌دانید؟ بله عالی جناب. ابرها چه؟ بنه قربان می‌شناسم. امپراتور گفت: بسیار خوب، من در دستانتان که پشتم گرفته‌ام پرنده‌ای دارم، بگو ببینم پرنده زنده است یا مرده.

مرد خرمدند نگران شد، چرا که این یک تراژدی بود و اگر می‌گفت که پرنده زنده است امپراتور پرنده را می‌کشت تا حرف او دروغ از آب درآید. پس مدتی به امپراتور خیره شد، لبخندی زد و سپس گفت، عالی جناب، پاسخ این سؤال به شما بستگی دارد و در دست شماست (خنده حاضران).

همیشه به ما بستگی دارد و در دست ماست.

خانم لاول: خوب، «جوان» و دیگران حکایت‌های بسیاری هنوز مانده است که امشب مجال گفتن نیست، اما از شما متشکرم.

و آقای رئیس جمهور، اگر حرف پایانی دیگری دارید.

آقای رئیس جمهور: فکر نمی‌کنم حرف زیادی برای گفتن باقی مانده باشد، جز این که دوباره از شما برای

صحبت‌هایی که کردید و برای مثال‌های جالبی که از زندگی تان مطرح کردید تشکر کنم. ما از این‌که خانواده تان به ما منحق شد سپاسگزاریم و از همه شما به خاطر این‌که در فکر این مسئله بودید تشکر می‌کنم. به نظر من امیدهای زیادی وجود دارد. به نظر من تاریخ این کشور گواه است. به نظر من جنبش حقوق مدنی گواه است. به نظر من زندگی و پیروزی نلسون ماندلا گواه است و مثال‌های فراوانی در این مورد گواه هستند. آنچه که باید همه ما به یاد داشته باشیم ایجاد تعادل مناسب بین خشم و تواضع است. به نظر من میهمانان ما امشب این تعادل را به نحو محسوسی برقرار کرده‌اند و من از آنان سپاسگزارم. از شما بسیار متشکرم (تشویق حاضران)